



# خاورمیانه پس از هفت اکتبر مروری بر دو سال اخیر



مرکز آینده پژوهی جهان اسلام

**Islamic World Future Research center**

دارای مجوز رسمی به شماره ۱۰۰۴۸۶۰۵ از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

FILE 7  
OCTOBER 2025

# THE MIDDLE EAST

## خاورمیانه پس از هفت اکتبر مروری بر دو سال اخیر

ترجمہ: مرکز آئندہ پژوهی جهان اسلام



مرکز آئندہ پژوهی جهان اسلام  
Islamic World Future Research Center  
پولیسٹریٹ، کراچی، پاکستان



# فاجعه انسانی و میزان حملات اسرائیل در غزه

حملات اسرائیل به غزه در دو سال گذشته یکی از بدترین فجایع انسانی در تاریخ مدرن را رقم زده است. اسرائیل در این مدت حدود ۲۰۰۰۰۰۰ تن مواد منفجره استفاده کرده است. حدود ۹۰٪ از غزه یا نابود شده یا غیر قابل سکونت است. ده ها هزار غیر نظامی کشته شده اند. زیرساخت ها، مرقت های بهداشتی، آموزشی و سیستم های شهری تقریباً از هم پاشیده اند.

## تلفات انسانی

### مرگ و میر

حدود

۶۸۰.۰۰۰

فلسطینی

۲۰۰.۰۰۰

کودک

۲۵۴

روزنامه نگار

فعال مدنی

۱۲.۶۰۰

زن

۱.۵۵۲

کارکنان بهداشت

۵۸۰

کارکنان آموزش

۳۴۶

امدادگران سازمان

### مجروح

۱۶۹.۰۰۰

حدود



## تخریب فیزیکی

۱۲۵

بیمارستان و مراکز  
بهداشتی آسیب دیده

۸۹٪

سیستم ها آب و  
فاضلاب تخریب

۲.۳۰۰

مراکز آموزشی آسیب  
دیده

۸۸٪

ساختمان های تجاری تخریب  
شده یا غیر قابل استفاده

۹۲٪

خانه های ویران شده یا غیر  
قابل سکونت

۹۲٪

مدارس نیازمند به بازسازی

آمارها نشان می دهد که جمعیت غزه به طور نامتناسبی هدف قرار گرفته است و مقیاس ویرانگر بحران انسانی ناشی از جنگ را برجسته می کند.



# خط سیر زمانی و نقاط عطف در جنگ غزه [۲۰۲۳-۲۰۲۵]

7 اکتبر 2023

حمله حماس

27 اکتبر 2023

اسرائیل حمله زمینی به غزه را آغاز کرد



۲۴ تا ۳۰ نوامبر ۲۰۲۳

اولین آتش‌بس و تبادل گروگان

12 ژانویه 2024

حمله هوایی ایالات متحده و بریتانیا به اهداف حوثی در یمن

26 ژانویه 2024

نیوان بین‌المللی دادگستری به اسرائیل دستور داد از نسل‌کشی جلوگیری کند.

1 آوریل 2024

اسرائیل به کنسولگری ایران در دمشق حمله کرد

13 و 14 آوریل 2024

حمله موشکی و پهپادی «عملیات وعده صادق» ایران به اسرائیل

19 آوریل 2024

اسرائیل به ایران حمله کرد

6 و 7 مه 2024

اسرائیل عملیات رفح را آغاز کرد

28 مه 2024

اسپانیا، ایرلند و نروژ فلسطین را به رسمیت شناختند

31 ژوئیه 2024

اسماعیل هنیه، رهبر حماس، در سوء‌قصدی در تهران کشته شد

۱۷ و ۱۸ سپتامبر ۲۰۲۴

حمله به دستگاه‌های ارتباطی و پیجرهای حزب‌الله

۲۷ سپتامبر ۲۰۲۴

ترور حسن نصرالله، رهبر حزب‌الله

۱ اکتبر ۲۰۲۴

ایران عملیات «وعده صادق ۲» را آغاز کرد

۱۶ اکتبر ۲۰۲۴

یحیی سینوار، رهبر حماس، کشته شد

۲۶ اکتبر ۲۰۲۴

دومین حمله اسرائیل به ایران

۲۱ اکتبر ۲۰۲۴

دادگاه بین‌المللی کیفری حکم بازداشت نتانیاهاو، نخست‌وزیر اسرائیل، و گالانت، وزیر دفاع، را صادر کرد

۲۷ نوامبر ۲۰۲۴

آتش‌بس در لبنان برقرار شد

۸ دسامبر ۲۰۲۴

سقوط رژیم بشار اسد در سوریه

۸ دسامبر

۲۰۲۴، اسرائیل منطقه حائل جنوبی سوریه را اشغال کرد

۱۹ ژانویه ۲۰۲۵

دومین آتش‌بس و تبادل گروگان در غزه



۱۸ مارس ۲۰۲۵

آتش‌بس شکسته شد؛ حملات سنگین در غزه از سر گرفته شد

۱۳ تا ۲۵ ژوئن ۲۰۲۵

«جنگ ۱۲ روزه» بین اسرائیل و ایران

۲۲ ژوئن ۲۰۲۵

ایالات متحده به سایت‌های هسته‌ای ایران حمله کرد

۲۳ ژوئن ۲۰۲۵

ایران موشک‌هایی را به پایگاه هوایی العبدید در قطر شلیک کرد



۲۱ اگوست ۲۰۲۵

کاروان کمک‌های «صمود» به سمت غزه حرکت کرد

۹ سپتامبر ۲۰۲۵

اسرائیل به دوحه، قطر حمله کرد



۱۲ سپتامبر ۲۰۲۵

مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلامیه نیویورک در حمایت از راه‌حل دو دولتی را تصویب کرد

۲۱ و ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۵

کانادا، استرالیا، بریتانیا، پرتغال، فرانسه، بلژیک، مالت، آندورا، موناکو و لوکزامبورگ، فلسطین را به رسمیت شناختند



۲۹ سپتامبر ۲۰۲۵

رئیس جمهور آمریکا، ترامپ، «طرح صلح ۲۰ ماده‌ای» را اعلام کرد

۶ و ۷ اکتبر ۲۰۲۵

مذاکرات غیرمستقیم اسرائیل و حماس در مصر

# فهرست

- ۷ بحران مشروعیت قانون و سیاسی شدن پس از ۷ اکتبر: انتظارات برای غزه
- ۱۱ سیاست داخلی اسرائیل دو سال پس از ۷ اکتبر
- ۱۵ مخالف ملت اسرائیل با نسل کشی غزه و جنایات جنگی نتانیاها
- ۲۰ سناریو های پس از جنگ غزه
- ۲۵ دومین سالگرد ۷ اکتبر: آینده فلسطین و غرب
- ۲۹ فراتر از مناقشه اسرائیل و فلسطین: محاسبات جهانی روسیه در غزه
- ۳۲ سیاست چین در قبال فلسطین زیر سایه ۷ اکتبر
- ۳۷ ۷ اکتبر و ایران: از یک بحران روایی تا یک تحول اجباری دکترین
- ۴۲ تعادل شکننده لبنان: چگونه سیاست و امنیت پس از ۷ اکتبر تحت تاثیر قرار گرفت
- ۴۶ پیامد های حملات ۷ اکتبر برای سوریه
- ۵۰ کشوری با توازن شکننده: عراق در دومین سالگرد ۷ اکتبر
- ۵۵ ارزیابی و نتیجه گیری





## بحران مشروعیت و سیاسی شدن قانون پس از ۷ اکتبر:

### انتظارات برای غزه

دکتر مصعب شاهین

پژوهشگر

با نزدیک شدن به سال نو، می‌توان ارزیابی کرد که چه کاری می‌توان برای غزه انجام داد یا چه تحولاتی ممکن است در کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت رخ دهد. در کوتاه‌مدت، جامعه بین‌المللی خواستار آتش‌بس که شامل ایجاد یک مکانیسم نظارتی مستقل و حفاظت از کریدورهای کمک‌های بشردوستانه باشد. در میان‌مدت، مسئولیت کشورهای ثالث دخیل در جنایت نسل‌کشی باید از طریق افزایش فشار سیاسی در سازوکارهای بین‌المللی به خط مقدم کشیده شود. علاوه بر این، باید در دادگاه‌های ملی علیه رهبران این کشورها یا شهروندانی که به ارتش اسرائیل پیوسته‌اند، اقدامات قانونی آغاز شود.

در درازمدت، تحولات پس از ۷ اکتبر، بحران مشروعیت فزاینده نظم بین‌المللی، شناخت فزاینده کاستی‌های عملی نهادها و دادگاه‌های بین‌المللی و مسائل متعدد در حقوق جزای بین‌المللی در مورد شرایطی که تحت آن

حملات اسرائیل علیه فلسطینیان از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، نزدیک به دو سال با شدت ادامه داشته است. این تاریخ نه تنها در زمینه درگیری اسرائیل و فلسطین، بلکه در ایجاد اختلال در نظم بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم، نقطه عطف مهمی می‌باشد. تاکنون، تلاش برای یافتن راه حلی برای پایان دادن به این چرخه خشونت از طریق سازوکارهای حقوقی و دیپلماتیک مختلفی مانند نهادهای وابسته به سازمان ملل و همچنین دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) و دیوان بین‌المللی کیفری (ICC) بی نتیجه بوده است. ساختارهایی مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد به دلایل سیاسی ناکارآمد بوده‌اند، نهادهایی مانند دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان کیفری بین‌المللی نیز به دلیل وخامت شرایط لازم برای احراز جرم نسل‌کشی، سستی نهادی و فقدان قدرت اصلی این ناکارآمدی، عدم پشتیبانی از این سازوکارها با اراده و فشار سیاسی است.

نسل‌کشی ایجاد می‌شود را مورد توجه عموم قرار داده است. انتظار می‌رود در آینده، درخواست‌ها برای اصلاح یا تغییر در این موارد تشدید شود.

## تاکنون چه اتفاقی افتاده است؟

در اصل، نظم بین‌المللی فعلی که در دهه ۱۹۴۰ برای تضمین صلح و عدالت جهانی طراحی شده بود، اکنون با بحران جدی مشروعیت روبرو است. نهادها و نهادهایی که برای حفظ صلح پس از جنگ ایجاد شده بودند، دیگر پاسخگوی نیازهای دورانی نیستند که در آن جنگ ادامه دارد. دلیل اصلی اینکه این بحران مشروعیت در ارتباط با غزه برجسته‌تر شده است، این است که تقریباً هر ابزار و سازوکاری در این نظم بین‌المللی چند دهه‌ای، قبلاً به کار گرفته شده یا آغاز شده است تا کارآمد بوده است. به عبارت دیگر، در پاسخ به حملات سیستماتیک اسرائیل علیه غیرنظامیان، ابتدا در غزه و متعاقباً، به موازات آن در کرانه باختری، از ۷ اکتبر، فرآیندهایی سازمان ملل متحد و شورای امنیت سازمان ملل متحد و سپس در دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان کیفری بین‌المللی آغاز شده است.

قطعنامه‌های آتش‌بس که گاه توسط سازمان ملل و شورای امنیت سازمان ملل تصویب شده‌اند، در عمل هیچ نتیجه ملموسی نداشته‌اند. در همین حال، پرونده نسل‌کشی که توسط آفریقای جنوبی در پایان سال ۲۰۲۳ آغاز شد - و چندین کشور دیگر، از جمله ترکیه، به آن پیوستند - همچنان در دیوان بین‌المللی دادگستری معلق است. با توجه به شدت جنایت نسل‌کشی و الزامات رسمی سختگیرانه برای اثبات آن، طبیعی است که چنین دادرسی‌هایی طولانی شود. با این حال، اساسنامه دیوان شامل یک مکانیسم اقدامات موقت است که برای مواردی در نظر گرفته شده است که در آنها محاکمه‌ها ممکن است مدت زیادی طول بکشد. در واقع، دیوان

بین‌المللی دادگستری چندین اقدام موقت صادر کرده است که خواستار توقف اقدامات اسرائیل، تسهیل دسترسی کمک‌های بشردوستانه به منطقه و ارائه گزارش‌ها توسط اسرائیل به دیوان شده است. با این وجود، این اقدامات هیچ تأثیر عملی نداشته است. به عبارت دیگر، در حالی که مراحل نسل‌کشی، که ممکن است سال‌ها طول بکشد، نمی‌توان از یک مکانیسم حفاظتی مؤثر در مواجهه با آسیب‌های جبران‌ناپذیری که در این فاصله رخ می‌دهد، صحبت کرد.

حکم بازداشت صادر شده توسط دیوان کیفری بین‌المللی برای چندین نفر، از جمله بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، مبتنی بر جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی است، جرایمی که طبق حقوق بین‌الملل کیفری شناخته شده‌اند و نیازی به شرایط سختگیرانه نسل‌کشی ندارند. از آنجایی که دیوان کیفری بین‌المللی نهاد اجرایی ندارد، اجرای چنین حکم بازداشتی تنها در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که یک کشور عضو اساسنامه رم، معاهده بنیانگذار دیوان کیفری بین‌المللی، اراده خود را برای بازداشت نتانیاهو نشان دهد. همانطور که مشهود است، حکم بازداشت دیوان کیفری بین‌المللی ظرفیت ارائه راه‌حل یا چاره مستقیم برای وضعیت غزه را ندارد. دلیل این امر آن است که دیوان کیفری بین‌المللی بر اساس مسئولیت کیفری فردی عمل می‌کند و به عنوان مکانیسمی متمرکز بر پیگرد قانونی افراد به جای کشورها عمل می‌کند.

فرآیندهای قانونی باید با فشار پشتیبانی شوند اساساً، وقایع دو سال گذشته نشان داده است که تأسیس سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن از دهه ۱۹۴۰ کمتر با اجماع گسترده و بیشتر با فشار سیاسی شکل گرفته است. به عبارت دیگر، به طور فزاینده‌ای آشکار شده است که نظم بین‌المللی فعلی محصول اجماع واقعی نبوده است. در واقع، مجمع عمومی سازمان ملل

متحد (UNGA)، شورای امنیت سازمان ملل متحد و سایر نهادهای تابعه، همراه با دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان کیفری بین‌المللی، تنها تا حدی می‌توانند اثرات ملموسی ایجاد کنند که با فشار سیاسی پشتیبانی شوند. ضروری است که سازوکارهای وابسته به این نهادها با فشار سیاسی علیه اسرائیل پشتیبانی شوند؛ در غیر این صورت، همانطور که دو سال گذشته نشان داده است، بحران مشروعیت پیرامون نظم بین‌المللی احتمالاً در سال‌های آینده عمیق‌تر خواهد شد.

یادآوری این نکته مهم است که چگونه فشار هماهنگ بین‌المللی علیه رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی در دهه ۱۹۸۰ در نهایت نتیجه داد. در مورد غزه، فشار جهانی مشابه برای دستیابی به هرگونه پیشرفت معنادار ضروری است. بدون آن، روندهای حقوقی که در حال حاضر در دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان کیفری بین‌المللی در جریان است، که هر دو فاقد قدرت اجرایی هستند، عمدتاً نمادین یا محدود به کاغذ باقی خواهند ماند. بحران مشروعیت که به طور فزاینده‌ای عمیق‌تر می‌شود، راه را برای زیر سوال بردن گسترده‌تر خود چارچوب هنجاری نیز هموار کرده است.

علاوه بر بحث‌های عمومی فزاینده در مورد ناکارآمدی عملی سازوکارهای حقوقی بین‌المللی، برخی محافل نیز استدلال کرده‌اند که قانون - و به ویژه قانون کیفری بین‌المللی - سیاسی شده است.

فراتر از انتقاد از دادگاه‌ها یا نهادهای بین‌المللی، اکنون انتقاد متوجه اصول بنیادی است. انتقاد دیگر محدود به دادگاه‌ها یا نهادهای بین‌المللی نیست؛ بلکه خود اصول اساسی را نیز هدف قرار داده است. در این راستا، می‌توان به انتقادات متوجه منشور بنیانگذار سازمان ملل و بحث‌های نوظهور پیرامون کنوانسیون نسل‌کشی اشاره کرد.

این موضوع، حوزه دیگری از بحران را تشکیل می‌دهد. اعمال گزینشی قانون کیفری بین‌المللی به نفع برخی بازیگران، همانطور که در مورد غزه مشاهده شد، ممکن است خطر سیاسی شدن قانون را در زمینه‌های آینده نیز افزایش دهد. همانطور که مشهود است، افزایش کارایی دادگاه‌ها از طریق فشار بین‌المللی نیز می‌تواند به کاهش خطر سیاسی شدن قانون در درازمدت کمک کند.

## انتظارات و تحولات احتمالی

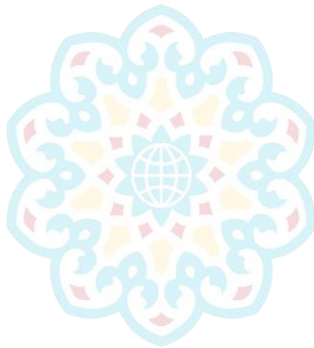
به نظر می‌رسد می‌توان در مورد انتظارات یا تحولات احتمالی خاص در کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت برای سال آینده در رابطه با جلوگیری از حملات مداوم اسرائیل به غزه در دو سال گذشته بحث کرد. در کوتاه‌مدت، توقف فوری حملات اسرائیل ضروری است. تصویب توافق آتش‌بس، ایجاد سازوکار نظارت و راه‌اندازی کریدورهای کمک‌های بشردوستانه ضروری است. در حال حاضر، درخواست‌های جامعه بین‌المللی در این راستا حرکت می‌کند.

با این حال، تحولات ذکر شده تنها یک راه‌حل موقت ارائه می‌دهند. بنابراین، در مرحله بعدی یا در میان‌مدت، با افزایش فشار سیاسی، باید تلاش‌هایی در نهادهای بین‌المللی برای رسیدگی به مسئولیت‌های کشورها و رهبرانی که به همکاری با اسرائیل ادامه می‌دهند، آغاز شود. علاوه بر این، همچنین می‌توان رهبران کشورها را از طریق پیگرد قانونی بر اساس اجرای داخلی کنوانسیون نسل‌کشی پاسخگو دانست. به عنوان مثال، اگرچه عمدتاً نمادین است، سال گذشته درخواستی در دادگاه فدرال ایالات متحده برای آغاز پیگرد قانونی علیه سه شخصیت کلیدی مطرح شد؛ جو بایدن، رئیس‌جمهور سابق، آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه سابق و لوید آستین، وزیر دفاع سابق. استدلال اصلی شاکیان این بود که این سه مقام ارشد آمریکایی مرتکب اقداماتی

مغایر با تعهد جلوگیری از نسل‌کشی تحت کنوانسیون ۱۹۴۸ در مورد پیشگیری و مجازات جرم نسل‌کشی و معادل داخلی آن، قانون اجرای نسل‌کشی ۱۹۸۷، شده‌اند. علاوه بر این، انتظار می‌رود در سال جدید، دادرسی علیه سربازانی که به ارتش اسرائیل پیوسته‌اند نیز در دادگاه‌های ملی آغاز شود. این یک واقعیت شناخته شده است که برخی از این افراد تابعیت دوگانه دارند.

در درازمدت، دو سال گذشته نه تنها به زیر سوال رفتن نهادهای نظم بین‌المللی موجود، که نتوانسته‌اند راه‌حل مشخصی برای غزه ارائه دهند، منجر شده است، بلکه اصول و هنجارهای اساسی آن را نیز زیر سوال برده

است. اگر اسرائیل در ماه‌های آینده به حملات سیستماتیک خود به غزه ادامه دهد، انتظار می‌رود این فشارهای فزاینده تشدید شوند. این وضعیت، ضرورت تبدیل نهادهای بین‌المللی را که در ابتدا حول محور پویایی قدرت دهه ۱۹۴۰ طراحی شده بودند، به ساختارهایی که کاربردی‌تر و فراگیرتر باشند، به جای اینکه صرفاً به عنوان ابزار مشروعیت برای کشورهای قدرتمند عمل کنند، برجسته می‌کند. انتظار می‌رود در آینده نزدیک، درخواست‌ها برای یک نظم جایگزین و همچنین مطالبات برای اصلاح و بازنگری، بلندتر شود.



مرکز آینده پژوهی جهان اسلام



## سیاست داخلی اسرائیل، دو سال پس از ۷ اکتبر

اوزگور دیکمن

دانشگاه استنفورد

اسموتریچ به عنوان وزیر دارایی منصوب شد. نتانیاهو که با حمایت این دولت جسور شده بود، گام‌های بحث‌برانگیزی را آغاز کرد که باعث ناآرامی‌های داخلی قابل توجهی در اسرائیل شد.

اندکی پس از تشکیل دولت، در ژانویه ۲۰۲۳، نتانیاهو آشکارا تلاش‌هایی را برای بازسازی دیوان عالی اسرائیل آغاز کرد، نهادی که مدت‌ها توانایی او را برای شکل‌دهی دلخواه به نهادهای دولتی محدود کرده بود. در طول این فرآیند، او با واکنش‌های منفی قابل توجهی هم از سوی مردم اسرائیل و هم از سوی گروه‌های مختلف روبرو شد این رسوایی پس از آن آشکار شد که مشاوران نزدیک نتانیاهو، یوناتان اوریچ و اسرائیل عینوم، مبالغه‌گفتی

پس از ۷ اکتبر، بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، با مجموعه‌ای از بحران‌های ائتلافی روبرو شده و اقدامات مختلفی را برای جلوگیری از فروپاشی دولت خود انجام داده است، تحولاتی که در شکل‌دهی به سیاست داخلی اسرائیل نقش محوری داشته‌اند. در حالی که ۷ اکتبر ۲۰۲۳، به طور گسترده به عنوان یک نقطه عطف در نظر گرفته می‌شود، چرخه خشونت تحریک‌شده توسط اسرائیل را می‌توان به دسامبر ۲۰۲۲، زمانی که نتانیاهو دولتی را تشکیل داد که راست‌گراترین دولت در تاریخ این کشور محسوب می‌شود، ردیابی کرد. در این دولت، چهره‌هایی از راست رادیکال اسرائیل مانند ایتمار بن گویر به عنوان وزیر امنیت ملی منصوب شد و بزلال

از قطر در ازای ارتقای وجهه این کشور، به ویژه در میان محافل سیاسی اسرائیل، دریافت کرده‌اند. این افشاگری واکنش‌های شدیدی را در فضای پس از ۷ اکتبر برانگیخت، فضایی که در آن حمایت قطر از حماس به موضوعی به ویژه بحث‌برانگیز تبدیل شده بود.

اختلافات جناحی در درون ارتش اسرائیل نکته قابل توجه این است که سطح بی‌سابقه تنش بین تانیاها و مقامات ارشد نظامی به یکی از عوامل کلیدی شکل‌دهنده دوره پس از ۷ اکتبر تبدیل شد. این روند که منجر به اختلافات عمیق در درون بوروکراسی، قوه قضائیه و رده‌های نظامی شد، جریان اطلاعات به تانیاها را به شدت مختل کرد و به یکی از عناصر اصلی تبدیل شد که زمینه‌ساز فروپاشی سیاسی ۷ اکتبر شد.

بلافاصله پس از حملات ۷ اکتبر توسط گروه‌هایی از غزه، تانیاها خود را بین دو نیروی سیاسی مخالف گرفتار یافت: از یک سو، چهره‌های راست میانه‌رو با پیشینه نظامی و امنیتی، مانند بنی گانتز و گادی آیزنکوت، که خود تانیاها را یک دردرس امنیت ملی می‌دانستند؛ از سوی دیگر، سیاستمداران راست افراطی مانند بن گویر و اسموتریچ، که به دنبال انحلال دولت و برگزاری انتخابات زودهنگام بودند. تانیاها در اقدامی عمل‌گرایانه، شرکای ائتلافی خود را موقتاً به حاشیه راند، عملکرد دولت موجود را به حالت تعلیق درآورد و یک کابینه جنگی با سیاستمداران وابسته به ارتش از جمله یوآو گال-لانت، آیزنکوت و گانتز تشکیل داد. با انجام این کار، او جلوی دستاوردهای سیاسی بالقوه بن گویر و اسموتریچ را گرفت، که امیدوار بودند از تهدیدهای فروپاشی ائتلاف برای پیشبرد برنامه‌های خود علیه او استفاده کنند.

این کابینه جنگی تقریباً هشت ماه فعال ماند اما در ۱۷ ژوئن ۲۰۲۴ پس از استعفای گانتز منحل شد بازگشت

دولت راست‌گرا به قدرت همزمان با دوره‌ای بود که اشغال نظامی غزه به ابعاد نسل‌کشی رسیده بود. این تغییر، آغاز بحرانی جدید برای تانیاها بود. سیاستمداران راست میانه مانند گانتز و یائیر لاپید، که نماینده حوزه‌های انتخابیه سکولار اسرائیل هستند، در دوره کابینه جنگ، برای رسیدگی به معافیت یهودیان ارتدوکس افراطی از خدمت سربازی فشار آورده بودند. در زمانی که تعداد زیادی از نیروهای ذخیره اسرائیلی به خدمت اجباری فراخوانده می‌شدند، تانیاها دیگر نمی‌توانست قانون پیشنهادی برای پایان دادن به این معافیت‌ها را از دستور کار کنست خارج نگه دارد. همزمان، او با تهدیدهای فزاینده‌ای از سوی شرکای ائتلاف ارتدوکس افراطی خود برای فروپاشی دولت و برگزاری انتخابات جدید روبرو بود. تانیاها اکنون یکی از سخت‌ترین دوره‌ها را از ۷ اکتبر تجربه می‌کند.

بحران‌های سیاسی که تانیاها با آن مواجه است به موارد ذکر شده محدود نمی‌شود. بلکه از ژوئن ۲۰۲۵، آغاز شده است.

شهادت در پرونده‌های فساد که از سال ۲۰۲۰ ادامه داشته است. در صورت اثبات جرم، تانیاها پس از پایان دوره نخست‌وزیری خود با احتمال حکم زندان روبرو است. اگر محاکمه‌ها در حالی که او هنوز در سمت خود است به پایان برسد، احتمالاً اعتراضاتی که از قبل علیه او افزایش یافته بود، تشدید خواهد شد. علاوه بر این، تحقیقات جاری در مورد رسوایی «قطرگیت» - که توسط پلیس اسرائیل و سرویس امنیت داخلی شین بت انجام شده است - تهدیدی حتی بزرگتر برای بقای سیاسی تانیاها است.

این رسوایی پس از آن آشکار شد که مشخص شد مشاوران نزدیک تانیاها، ناتان اورچ و بیسرائل آینهورن، مبالغه‌گفتی از قطر در ازای ارتقای وجهه این

کشور، به ویژه در میان محافل سیاسی اسرائیل، دریافت کرده‌اند. این افشاگری واکنش‌های شدیدی را در فضای پس از ۷ اکتبر برانگیخت، که در آن حمایت قطر از حماس به موضوعی بسیار بحث‌برانگیز تبدیل شده بود.

در فوریه ۲۰۲۵، اوریچ و فلدشتاین به اتهاماتی از جمله جاسوسی، رشوه و پولشویی دستگیر شدند، پس از آنکه مشخص شد آنها از طرف قطر برای ایجاد ارتباط با سیاستمداران ارشد و مقامات امنیتی اسرائیل اقدام کرده‌اند. در حالی که نتانیاهو این ماجرا را رد کرد، تلاش او در مارس ۲۰۲۵ برای برکناری رونن بار، مدیر شین بت، که بر تحقیقات نظارت داشت، تنها بازتاب‌های سیاسی این رسوایی را تشدید کرد.

با توجه به اینکه تحقیقات هنوز ادامه دارد، احتمال اینکه نتانیاهو مستقیماً در این ماجرا دخیل باشد، همچنان زیاد است. اگر ثابت شود که او از قطر، کشوری که در اسرائیل به عنوان حامی حماس شناخته می‌شود، پول دریافت کرده است، احتمالاً عواقب آن از نبردهای حقوقی موجود او فراتر خواهد رفت.

موقعیت به طور شدت علیه نتانیاهو است وی در سیاست داخلی، عامل کلیدی بوده است که هم تجاوز اسرائیل به غزه و هم نظامی‌گری منطقه‌ای گسترده‌تر آن را هدایت می‌کند نتانیاهو که هنوز در تلاش برای ترمیم چهره سیاسی به شدت آسیب دیده خود پس از وقایع ۷ اکتبر است، از کمپین نسل‌کشی در غزه نه تنها برای تقویت جذابیت خود در میان پایگاه راست افراطی، بلکه به قیمت انزوای بین‌المللی بی‌سابقه‌ای برای اسرائیل نیز استفاده کرده است. این اثر دوگانه به طور استراتژیک توسط نتانیاهو و دیگر سیاستمداران راست افراطی به کار گرفته شده است تا از طریق روایت‌هایی که کشور را به عنوان "رها شده و محاصره شده، که با تمام توان در هفت جبهه می‌جنگد" توصیف می‌کنند، به

موضع تهاجمی اسرائیل مشروعیت بخشند. چنین لغظی‌هایی به عنوان ابزاری مفید برای پوپولیسم راست‌گرا عمل کرده است. در این زمینه، گسترش درگیری و به تعویق انداختن عادی‌سازی، به ویژه در زمانی که رقبای سیاسی او زبان عادی‌سازی را اتخاذ کرده‌اند، دیگر صرفاً مسائل سیاست خارجی یا امنیتی برای نتانیاهو نیستند. در عوض، آنها به مکانیسم‌های اساسی برای بقای سیاسی او تبدیل شده‌اند. با این حال، غزه و حماس... این مناطق که زمانی بسترهای بسیار موثری برای پیام‌های پوپولیستی نتانیاهو پس از ۷ اکتبر بودند، دیگر به عنوان عرصه‌های مناسبی برای تشدید تنش، به ویژه پس از مداخله قاطع دونالد ترامپ به نفع آتش‌بس، عمل نمی‌کنند. با توجه به این محدودیت‌ها، جای تعجب نیست که نتانیاهو برای حفظ انسجام دولت شکننده سی و هفتم اسرائیل، به دنبال مناطق درگیری جدید باشد. اگرچه توافق آتش‌بس بین ایران و اسرائیل در ۲۴ ژوئن ۲۰۲۵، عمدتاً به دلیل فشار ترامپ بر دولت اسرائیل اجرا شد، اما درخواست‌های مجدد در داخل اسرائیل برای حمله به ایران، که از سپتامبر ۲۰۲۵ دوباره مطرح شده‌اند، را می‌توان به عنوان ارتباط نزدیکی با محاسبات سیاسی مداوم نتانیاهو تفسیر کرد.

در طول فرآیند آتش‌بس غزه، واکنش‌ها از درون اسرائیل نسبت به ترامپ آشکار شد، اینکه سیاستمداران راست افراطی مانند بن گویر و اسموتریچ فشار جدی بر نتانیاهو وارد می‌کردند، نتانیاهو که بار دیگر تحت تأثیر ترامپ با آتش‌بس موافقت کرده بود. این نشان می‌داد که نتانیاهو به طور فزاینده‌ای بین فشار خارجی از واشنگتن و فشار داخلی از سوی ائتلاف خود گرفتار شده است. در ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۵، نتانیاهو در جریان دیدار با ترامپ در کاخ سفید، با بن عبدالرحمن آل ثانی، نخست‌وزیر قطر، تماس گرفت تا از حمله ۹

ساله، به یکی از طولانی‌ترین ائتلاف‌ها در تاریخ اخیر اسرائیل تبدیل شود.

توانایی تتانیاهو در طولانی کردن دوران سیاسی خود از طریق ترکیبی از بحران‌های طبیعی و مصنوعی، مایه نگرانی مخالفان سیاسی اوست. نفتالی بنت، یکی از چهره‌های جوان‌تر راست‌رادیکال اسرائیل که پیش از این مدت کوتاهی نخست‌وزیر بود، دوباره در صحنه سیاسی ظاهر شده است و تأکید می‌کند که انتخابات برنامه‌ریزی‌شده برای اکتبر ۲۰۲۶ نباید به تعویق بیفتد و باید در شرایط شفاف برگزار شود. افزایش جلسات میان سیاستمدارانی مانند آیزنکوت، آویگدور لیبرمن، بنت و لاپید نشان دهنده آمادگی جدی برای به چالش کشیدن تتانیاهو در انتخاباتی است که ممکن است در تاریخ تعیین‌شده یا حتی زودتر برگزار شود. از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، حزب تتانیاهو، لیکود، تنها از طریق چند جنگ و یک کمپین نسل‌کشی موفق شده است حمایت خود را از یک آستانه بحرانی بالاتر ببرد. با این حال، ظرفیت تتانیاهو برای جلب حمایت از پایگاه خود با مشارکت در درگیری‌های جدید به دلیل مداخلات ترامپ به طور قابل توجهی کاهش یافته است. اگرچه او تلاش کرده است تا گزینه جنگ با ایران را با لحنی تهاجمی‌تر دوباره مطرح کند، اما به نظر می‌رسد دامنه مانور کاملاً تحت کنترل ترامپ است. در این شرایط، قابل پیش‌بینی است که اگر تتانیاهو نتواند «بحران‌های امنیتی جدیدی» ایجاد کند تا روند قضایی را به تعویق بیندازد و پایگاه سیاسی خود را دوباره فعال کند، با دوره‌ای به ویژه دشوار در سیاست داخلی روبرو خواهد شد.

سپتامبر به دوحه عذرخواهی کند، عذرخواهی‌ای که به حل یکی از نقاط کلیدی تنش بین او و ترامپ کمک کرد. با این حال، یکی از اهداف مورد نظر حمله دوحه، یعنی مختل کردن مذاکرات آتش‌بس با حماس، در نهایت شکست خورد. مخالفت خاموش تتانیاهو با آتش‌بس، که با اهداف سیاسی فعلی او در تضاد بود، بی‌اثر بود. علاوه بر این، تفسیر ترامپ از پاسخ «بله، اما...» حماس – به عنوان یک ژست سازنده – فشار سیاسی بر تتانیاهو را بیشتر افزایش داد. تتانیاهو به ترامپ گفت که بیانیه حماس هیچ معنایی ندارد این موضوع، همراه با انتقاد عمومی چهره‌های سیاسی اسرائیل از ترامپ و محکومیت شدید ترامپ از نگرش منفی تتانیاهو، تنش‌ها بین این دو را بیشتر شعله‌ور کرد.<sup>۱</sup>

در این برهه، به نظر می‌رسد که تتانیاهو برای تحکیم حمایت سیاسی، نه به آتش‌بس، بلکه به تشدید درگیری در غزه نیاز دارد. او ضمن ابراز تردید در مورد روند آتش‌بس در موارد مختلف، به احتمال مداخله اسرائیل در غزه به طرق مختلف نیز اشاره کرده است. از اکتبر ۲۰۲۵، پیش از آغاز محاکمه‌های فساد او، تتانیاهو موظف است سه بار در هفته برای ارائه شهادت در دادگاه حاضر شود. با این حال، این روند قانونی... به دلیل حوادثی مانند حمله به یک ایست بازرسی در اورشلیم که منجر به مرگ شش اسرائیلی شد، و حمله بعدی اسرائیل به دوحه، مختل شده است. صرف نظر از اینکه آیا این حملات مستقیماً به محاکمات تتانیاهو مربوط هستند یا خیر، واضح است که فضای درگیری مداوم در داخل و اطراف اسرائیل از نظر سیاسی برای او سودمند بوده است. در شرایط عادی، ائتلاف فعلی، اکنون، توانسته است دوام بیاورد و در بحبوحه یک بحران دو

<sup>۱</sup> راوید، باراک و مارک کاپوتو. «ترامپ به تتانیاهو در مورد مذاکرات غزه: تو همیشه خیلی منفی بافی.» اکسیوس، ۵ اکتبر ۲۰۲۵.



## مخالفت ملت اسرائیل با نسل‌کشی غزه و جنایات جنگی نتانیاہو

سليم هان ينياجون

استاديار موسسه مطالعات خاورميانه و اسلامي، دانشگاه مرمره

تتانیاهو، در سیاست داخلی اسرائیل به‌طور فزاینده‌ای قوی‌تر شده‌اند. انتقادهای تند از تتانیاهو نه‌تنها توسط مخالفان سیاسی جریان اصلی، بلکه توسط جامعه مدنی، روشنفکران و سازمان‌های حقوق بشری نیز ابراز شده است؛ درخواست‌ها برای توقف جنگ و جلوگیری از فاجعه انسانی بیشتر و هر روز در حال افزایش است.

از روزهای اولیه جنگ، احزاب و رهبران مخالف در اسرائیل شروع به انتقاد شدید از دولت تتانیاهو، هم به دلیل شکست‌هایش در آماده‌سازی و مدیریت جنگ و هم به دلیل فقدان یک استراتژی بلندمدت، کردند.

شکست امنیتی بزرگی که توسط حماس آشکار شد، حملات اکتبر ۲۰۲۳ به شدت اعتماد عمومی به تتانیاهو را تضعیف کرد؛ نظرسنجی‌ها نشان داد که

جنگ غزه که در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ آغاز شد، به نسل‌کشی تبدیل شده و با وجود گذشت نزدیک به دو سال، همچنان ادامه دارد. در طول این روند خونین، دولت راست افراطی فعلی اسرائیل و نخست وزیر بنیامین نتانیاہو صدها حمله مخرب انجام داده‌اند که هزاران غیرنظامی فلسطینی را از طریق عملیات نظامی در نوار غزه هدف قرار داده است. مرگ دسته جمعی غیرنظامیان در غزه، تخریب تقریباً کامل زیرساخت‌ها، انزوای منطقه از جهان خارج از طریق محدودیت در کمک‌های بشردوستانه و قرار گرفتن بیش از دو میلیون نفر در معرض گرسنگی، واکنش‌های شدیدی را از سوی جامعه بین‌المللی برانگیخته است. در عین حال، این تحولات همچنین باعث بحث‌های مهمی در داخل اسرائیل شده است. به‌ویژه گروه‌های مخالف منتقد سیاست‌های جنگی

اکثریت قریب به اتفاق مردم، دولت را مسئول می‌دانند و محبوبیت تتانیاهو به پایین‌ترین سطح دوران سیاسی او کاهش یافت. در این فضا، بسیاری از سیاستمداران، به ویژه یائیر لاپید، رهبر مخالفان، خواستار استعفای تتانیاهو شدند. لاپید اظهار داشت که "تتانیاهو عملاً کنترل دولت خود را از دست داده است". و استدلال کرد که با توجه به منافع ملی باید شخص دیگری جای او را بگیرد. اگرچه رهبران مخالفان با دولت در مورد لزوم ختشی‌سازی نظامی حماس موافق بودند، اما تأکید کردند که مسیر انتخابی تتانیاهو به امنیت اسرائیل لطمه زده و کشور را در صحنه بین‌المللی منزوی می‌کند. از نظر آنها، تتانیاهو از بیان واضح اهداف و محدودیت‌های جنگ اجتناب کرد و با نداشتن یک استراتژی خروج مشخص، کشور را به یک درگیری بی‌پایان در غزه کشاند. حتی چهره‌های باتجربه‌ای مانند ایهود باراک، نخست‌وزیر سابق، به شدت از تتانیاهو انتقاد کردند و هشدار دادند که پیروزی مطلق در این جنگ غیرقابل دستیابی است و از دولت خواستند که از ابتکارات بین‌المللی با هدف پایان دادن به درگیری حمایت کند. به همین ترتیب، گروهی از مقامات ارشد امنیتی، از جمله رئیس سابق ستاد کل و رئیس سابق آژانس اطلاعاتی شین بت، در اواخر سال ۲۰۲۴ یک پیام ویدیویی مشترک منتشر کردند و هشدار دادند که جنگ باید پایان یابد و از تعمیق بیشتر فاجعه انسانی جلوگیری شود.

از سوی دیگر، حتی تشکیل «دولت وحدت اضطراری» در آغاز جنگ غزه نیز کمکی به کاهش مخالفت با تتانیاهو یا خاموش کردن انتقادات علیه او نکرد. بنی گانتز، رهبر حزب مخالف اتحاد ملی، به دلایل امنیت ملی موافقت کرد که به کابینه جنگ تتانیاهو بپیوندد، اما تأکید کرد که این اقدام به معنای اتحاد سیاسی نیست، بلکه به دلیل سرنوشت مشترک است. او همچنین تلویحاً گفت که تتانیاهو باید پاسخگو باشد و به محض پایان جنگ

کناره‌گیری کند. در واقع، با گذشت زمان. گانتز و متحدانش شروع به ابراز نارضایتی فزاینده‌ای از نحوه مدیریت تتانیاهو به ویژه در بحران گروگان‌گیری کردند و این مشارکت به طور فزاینده‌ای در انتقال پیام وحدتی که تتانیاهو به آن امیدوار بود، شکست خورد. در همین حال، لاپید از پیوستن به دولت وحدت خودداری کرد و موضع خود را در مخالفت حفظ کرد و آشکارا اعلام کرد که به تتانیاهو اعتماد ندارد. این وضعیت همچنین نشان داد که حتی با ادامه جنگ، مبارزه‌ای برای رهبری بی‌سروصدا در پشت صحنه سیاست اسرائیل در حال وقوع است.

در حالی که تتانیاهو با انتقادات شدید مخالفان دست و پنجه نرم می‌کرد، نارضایتی در ائتلاف خودش نیز در طول جنگ شروع به ظهور کرد. به ویژه، چندین مقام محلی وابسته به لیکود از مناطق جنوبی، که بیشترین آسیب را از حملات حماس دیده بودند، دولت را به رها کردن مردم متهم کردند؛ برخی حتی از حزب استعفا دادند و تتانیاهو را به دلیل عدم ارائه حفاظت کافی سرزنش کردند. با این وجود، عامل اصلی حفظ تتانیاهو در قدرت، حمایت مشروط شرکای ائتلافی راست افراطی او بوده است. از همان ابتدای جنگ، چهره‌هایی مانند ایتمار بن گویر و بزلال اسموتریچ خواستار ادامه بدون هیچ محدودیتی در عملیات نظامی در غزه شدند. این حمایت به تتانیاهو اجازه داد تا برای مدت طولانی در برابر درخواست‌های آتش‌بس بین‌المللی مقاومت کند. با این حال، با تشدید فاجعه انسانی در داخل و خارج از کشور، او خود را به طور فزاینده‌ای منزوی می‌بیند.

## بحران گروگان‌گیری و انتقادات مخالفان

بحران گروگان‌گیری به یکی از نقاط عطف کلیدی در فرسایش حمایت عمومی تبدیل شد برای استراتژی جنگی تتانیاهو. موج اولیه خشم و وحدت ملی در

تبادل نمی‌توانست پایدار باشد، زیرا تتانیاها بارها هر توافقی را یا در ابتدا یا در اواسط اجرای آن مختل می‌کرد.

### جنبش‌های مدنی و روشنفکران ضد جنگ

علاوه بر مخالفان سیاسی جریان اصلی، بخش‌هایی از جامعه مدنی اسرائیل و جامعه روشنفکری نیز صدای خود را علیه جنگ غزه بلند کردند. اگرچه دولت به بهانه «امنیت» در طول درگیری به دنبال سرکوب انتقادات ضد جنگ بود، اما به ویژه محافل لیبرال و چپ‌گرا، ریسک حمایت آشکار از صلح را پذیرفتند. اعضای عرب پارلمان اسرائیل از همان ابتدا بمباران سنگین غزه را محکوم کردند. با این حال، ائتلاف حاکم از روزهای اولیه جنگ، احزاب و رهبران مخالف در اسرائیل شروع به انتقاد شدید از دولت تتانیاها به دلیل شکست‌هایش در آماده‌سازی و مدیریت جنگ و همچنین فقدان یک استراتژی بلندمدت کردند.

در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، اسرائیل جنگی را علیه غزه با هدف نابودی نظامی حماس آغاز کرد، اما این کشور در این روند، تحولات عمیق اجتماعی و سیاسی را تجربه کرد. اگرچه نخست وزیر تتانیاها در ابتدا از حس وحدت ملی برای پوشاندن شکست‌های خود در رهبری استفاده کرد، اما افزایش تلفات غیرنظامیان و طولانی شدن جنگ، موج فزاینده‌ای از مخالفت‌های داخلی را برانگیخت.

مقامات اسرائیلی با متهم کردن آنها به عنوان «حامیان تروریسم» تلاش کردند تا آنها را ساکت کنند. گروه کوچکی از جوانان اسرائیلی از حق خود برای اعتراض استفاده کردند و در اعتراض به عملیات نظامی در غزه، از ثبت نام در ارتش خودداری کردند که منجر به احکام زندان شد. این اقدامات امتناع، پوشش رسانه‌ای محدودی داشت، اما به بیان نمادین مخالفت اخلاقی با جنگ تبدیل شد.

هفته‌های اولیه جنگ به تدریج جای خود را به پرسش‌های فزاینده عمومی داد. در دسامبر ۲۰۲۳، در جریان یک تجمع بزرگ که در تل‌آویو برگزار شد، دن حالوتس، رئیس سابق ستاد ارتش، از دولت انتقاد کرد و اعلام کرد که «پیروزی واقعی زمانی حاصل خواهد شد که تتانیاها رفته باشد.» بیانیه او منعکس‌کننده احساسی بود که در سراسر جامعه در حال گسترش بود: «از آنجایی که تتانیاها در محافظت از کشور شکست خورد، باید در قبال این فاجعه پاسخگو باشد و کناره‌گیری کند.»

در طول جنگ غزه شدیدترین فشار اجتماعی بر دولت تتانیاها، حول وضعیت گروگان‌های اسرائیلی در بند حماس متمرکز بود. از آغاز درگیری، خانواده‌های گروگان‌ها از دولت خواسته‌اند که عملیات نجات را در اولویت قرار دهد؛ با این حال، تتانیاها پیوسته بر اهداف نظامی تأکید می‌کرد و با توافق تبادل گسترده مخالفت می‌کرد. این موضع نه تنها خانواده‌ها، بلکه بخش‌های بزرگی از مردم را نیز خشمگین کرد. در اعتراضات هفتگی که ده‌ها هزار نفر را در سراسر کشور، به ویژه در تل‌آویو، به خود جلب می‌کرد، سیاست گروگان‌گیری دولت به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و خواسته‌ها برای استعفای تتانیاها و اجرای فوری آتش‌بس بشردوستانه مطرح شد.

در دسامبر ۲۰۲۴، نظرسنجی‌های عمومی نشان داد که اکثر اسرائیلی‌ها از آتش‌بس موقت در ازای آزادی گروگان‌ها حمایت می‌کنند. دولت تحت فشار فزاینده، از طریق میانجیگران بین‌المللی با چندین توافق آتش‌بس موقت موافقت کرد و تبادل محدودی از گروگان‌ها را انجام داد. با این وجود، مخالفان، تتانیاها را به اقدام دیر هنگام و به خطر انداختن جان گروگان‌ها با رویکرد سختگیرانه‌اش متهم کردند. فراتر از آن، ادامه توافقات

هیئت علمی شروع به برگزاری تحصن‌های روزانه سکوت در دانشگاه کردند.

با گذشت زمان، نویسندگان و روشنفکران برجسته اسرائیلی نیز سکوت خود را در واکنش به ابعاد جنگ شکستند. در اواسط سال ۲۰۲۵، دیوید گروسمن، نویسنده مشهور، علناً اقدامات ارتش اسرائیل در غزه را با استفاده از کلمه نسل‌کشی توصیف کرد.

گروسمن با بیان اینکه از این اصطلاح «با درد فراوان» استفاده کرده است، استدلال کرد که این وضعیت نشان‌دهنده فروپاشی اخلاقی عمیقی در جامعه اسرائیل است. او تأکید کرد که اشغال، که از سال ۱۹۶۷ ادامه دارد، وجدان اخلاقی اسرائیل را فرسوده کرده است و نابودی سیستماتیک غیرنظامیان در غزه را اوج این زوال توصیف کرد. اظهارات گروسمن بحث‌های داغی را در جامعه اسرائیل برانگیخت، در حالی که اتهامات مشابهی توسط سازمان‌های حقوق بشری نیز تکرار شد. در گزارش‌هایی که در ژوئیه ۲۰۲۵ منتشر شد، دو گروه برجسته جامعه مدنی، بتسلم و پزشکان حقوق بشر اسرائیل، دولت اسرائیل را به ارتکاب نسل‌کشی در غزه متهم کردند و از جامعه بین‌المللی خواستند که مداخله کند. این اتهامات سنگین که از درون جامعه اسرائیل پدیدار شد، عمق و جدیت مخالفت اخلاقی با سیاست جنگی دولت تتانیاها را برجسته کرد.

احزاب و رهبران مخالف جریان اصلی، تتانیاها را مسئول یک شکست امنیتی تاریخی اعلام کردند و خواستار استعفا و او شدند. در عین حال، آنها جهت جنگ را زیر سوال بردند و خواستار اتخاذ یک استراتژی واقع‌بینانه‌تر و انسانی‌تر شدند. سازمان‌های جامعه مدنی و روشنفکران نیز زنگ خطر اخلاقی را به صدا درآوردند: آنها هشدار دادند که جنایات جنگی اسرائیل در غزه نه تنها جان بی‌گناهان را گرفت، بلکه وجدان

سازمان‌های جامعه مدنی صلح‌طلب و گروه‌های حقوق بشر نیز بیانیه‌های مشترکی صادر کردند و خواستار پایان جنگ در غزه شدند. پیش از پایان ماه اول جنگ، در اوایل نوامبر ۲۰۲۳، سی و پنج سازمان مختلف صلح و حقوق بشر گرد هم آمدند تا نامه‌ای سرگشاده خطاب به دولت منتشر کنند. این نامه با اعلام اینکه «این جنگ هیچ برنده‌ای نخواهد داشت»، خواستار گام‌های فوری برای دستیابی به یک توافق آتش‌بس جامع شد و خواستار پیگیری یک راه‌حل سیاسی، نه نظامی، شد. همچنین خواستار خویشتن‌داری در مواجهه با تشدید خشونت در کرانه باختری و پایان سرکوب صداهای ضد جنگ در اسرائیل شد. اگرچه محافل طرفدار دولت این درخواست‌ها را «خیانت» دانستند، اما با ادامه جنگ، درخواست‌ها برای صلح همچنان در جامعه طنین‌اندازتر شد.

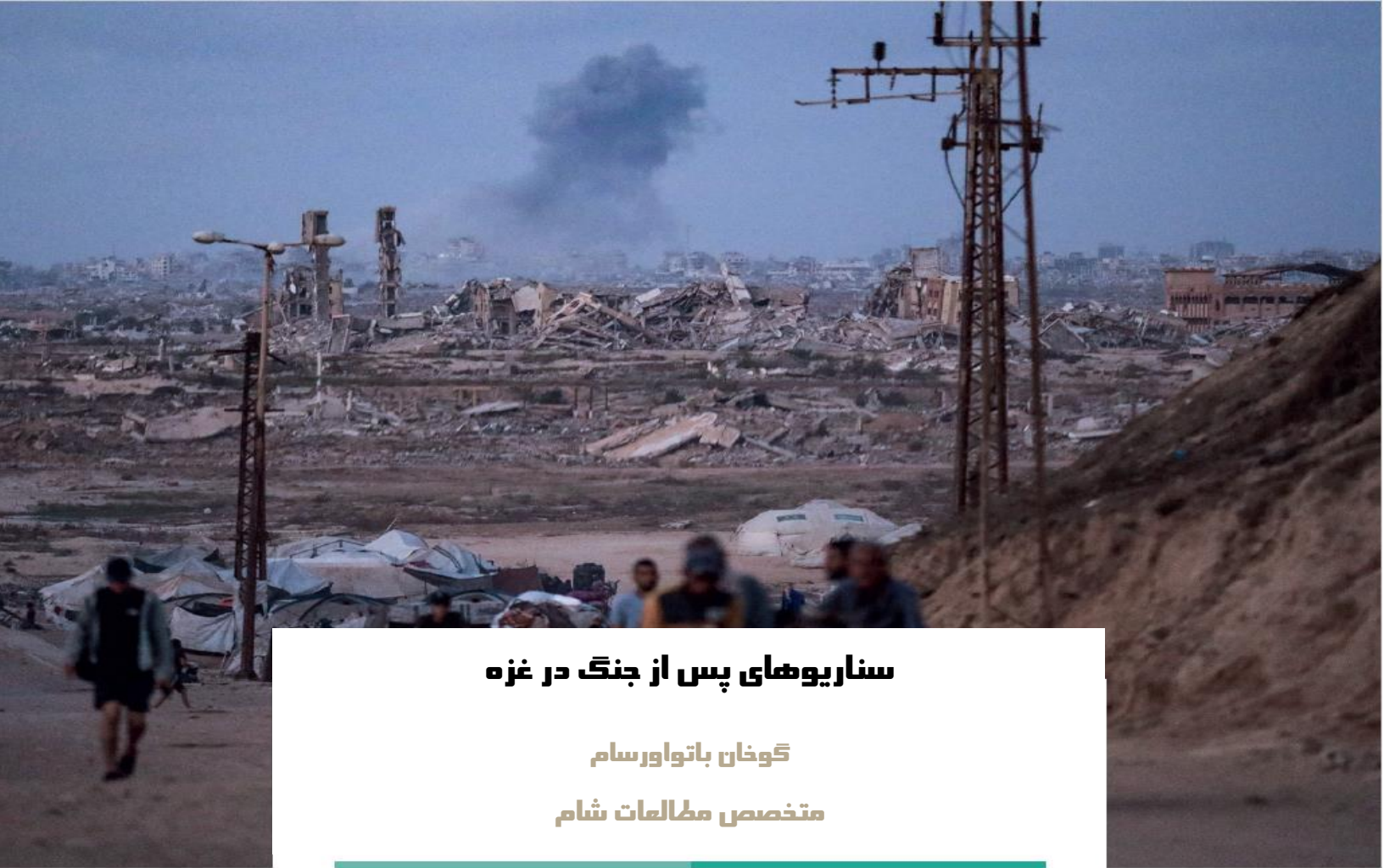
با طولانی شدن جنگ در سال ۲۰۲۴ و رسیدن تعداد تلفات فلسطینی‌ها به ده‌ها هزار نفر، صداهای مخالفت از جامعه دانشگاهی نیز شروع به برخاستن کرد. در ماه مه ۲۰۲۴، بیش از ۱۴۰۰ نفر از دانشگاهیان و محققان اسرائیلی بیانیه مشترکی صادر کردند و از دولت خواستند که فوراً جنگ در غزه را متوقف کند. در نامه‌ای سرگشاده با عنوان «پرچم سیاه»، تأکید شد که جامعه دانشگاهی اسرائیل نباید ساکت بماند و در نتیجه در جنایاتی که دولت مرتکب می‌شود، همدست شود و اعلام کردند: «ما دیگر ساکت نخواهیم ماند». امضاکنندگان از مدیران دانشگاه‌ها و عموم روشنفکران خواستند که موضع روشنی علیه جنگ اتخاذ کنند و حتی در صورت لزوم خواستار استفاده از هر وسیله ممکن، از جمله اعتصاب، شدند. در پی این درخواست، تظاهرات ضد جنگ در مقیاس کوچک در چندین دانشگاه برگزار شد. به عنوان مثال، در دانشگاه تل‌آویو، گروهی از اعضای

استراتژیک یک فاجعه است و باید فوراً تغییر کند». این گروه‌ها در تلاشند تا آگاهی عمومی را در مورد لزوم پایان دادن به جنگ و پیگیری صلح پایدار از طریق دیپلماسی افزایش دهند.

کشور را نیز جریحه‌دار می‌کند. در حالی که این صداهای مخالف لحن متفاوتی داشتند، اما به یک نتیجه مشترک رسیدند: «سیاست جنگی که نتانیاها و دولت راست افراطی دنبال می‌کنند، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر



مرکز آینده پژوهی جهان اسلام



## سناریوهای پس از جنگ در غزه

گوخان باتواورسام

متخصص مطالعات شام

و الحاق مخالفت کرده‌اند، عوامل تعیین‌کننده، هرچند نه یکپارچه، واکنش جامعه بین‌المللی و از همه مهم‌تر، موضع ایالات متحده بوده‌اند. به ویژه از زمان روی کار آمدن دونالد ترامپ تمایل اسرائیل به راه‌حل‌های حاشیه‌ای و تغییر ناگهانی سیاست‌ها، به ایجاد چارچوبی مهم در مورد وضعیت غزه کمک کرده است.

با این حال، خطرات ژئوپلیتیکی که پس از حمله دوحه بر منافع ایالات متحده تأثیر گذاشته است، ابتکار عمل بیشتری را از سوی دولت ترامپ ضروری ساخته است. اعلام طرح بیست ماده‌ای نتیجه مستقیم این تغییر بود. در میان این تصویر آشفته، یک واقعیت روشن است: سازمان‌های غزه، به شکلی، به وجود خود ادامه خواهند داد. در واقع، بیانیه خود ارتش اسرائیل، "حماس یک ایده است. کسانی که فکر می‌کنند می‌توان آن را ناپدید

یکی از شدیدترین بحران‌های انسانی دوران مدرن با شروع جنگی که در ۷ اکتبر آغاز شد، پدیدار شد. این فرآیند موج‌هایی از بسیج اجتماعی و اعتراض را در کشورهای متعدد برانگیخته است. اگرچه طیف گسترده‌ای از سناریوها در مورد آینده غزه پس از جنگ مورد بحث قرار گرفته است، رویکردهایی که بیشترین

حمایت را در میان اسرائیل و بازیگران غربی به دست آورده‌اند، طرفدار ایجاد یک ساختار اداری هستند که در آن حماس و سایر گروه‌های مسلح خنثی شوند و تشکیلات خودگردان فلسطین از این فرآیند کنار گذاشته شود، در کنار غیرنظامی‌سازی کامل منطقه. علاوه بر این، اسرائیل تشکیل سیستمی را در اولویت قرار داده است که امکان تهاجم نظامی مداوم به غزه را فراهم کند، مشابه عملیات خود در کرانه باختری. در حالی که بسیاری از کشورهای غربی به شدت با سناریوهای مربوط به اشغال

کرد، اشتباه می‌کنند" به درستی وضعیت را توصیف می‌کند.

## غزه پس از جنگ: چه نوع نظامی؟

شاید مهم‌ترین و بی‌ثبات‌ترین بُعد جنگی که از ۷ اکتبر آغاز شد، این پرسش باشد که پس از این درگیری چه نوع نظامی در غزه برقرار خواهد شد - نکته‌ای که به وضوح در بیانیه‌های دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی منعکس شده است. در مذاکرات متعدد بین طرفین و در اکثر ابتکارات تحت رهبری ایالات متحده و غرب، ایده غالب یا «فلسطینی‌زدایی» از حکومت غزه یا انتقال کنترل به گروه خاصی از درون جمعیت فلسطین بوده است. فراتر از این بحث‌ها، اسرائیل پیوسته تمایل خود را برای یک مدل حکومتی که هم تشکیلات خودگردان فلسطین و هم هر گروه مستقر در غزه را شامل نمی‌شود، بیان کرده است. با این حال، چگونگی ساخت چنین ساختاری هرگز روشن نشده است و بنابراین این فرآیند در میان عدم قطعیت مداوم مدیریت شده است. در واقع، دولت اسرائیل نه چارچوب مشخصی ارائه کرده و نه جزئیات رضایت‌بخش یا نقشه راهی برای چنین مدلی ارائه داده است. این عدم قطعیت به ویژه در مورد چگونگی جایگزینی حماس و دیگر گروه‌های مستقر در غزه پس از حذف از معادله، انتقاد ضمنی ارتش از رهبری سیاسی را برانگیخته است. بوروکراسی امنیتی بارها استدلال کرده است که فقدان جایگزین در مناطقی که حماس تخلیه کرده، به حفظ حضور این سازمان کمک کرده است. علاوه بر این، از زمان تصدی هرزی هالوی، رئیس ستاد کل، ارتش اسرائیل بارها مخالفت خود را با اشغال کامل غزه و اداره نظامی مستقیم آن توسط اسرائیل ابراز کرده است. این موضع منجر به اختلافات داخلی در دولت شده است، به طوری که یوآو گالانت، وزیر دفاع وقت، تا زمان برکناری‌اش به دلیل مخالفت با

چنین ابتکاری، عملاً به عنوان صدای ارتش در کابینه عمل می‌کرد. انتصاب ایال زمیر به عنوان رئیس ستاد کل، موضع مخالف ارتش در قبال اشغال کامل را تغییر نداده است.

دوران ترامپ: عدم قطعیت‌ها و واگرایی استراتژیک در ژانویه ۲۰۲۵، با روی کار آمدن دونالد ترامپ برای دومین بار به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده، فصل جدیدی که باز هم با عدم قطعیت همراه بود، در مورد جنگ غزه گشوده شد. توانایی ترامپ در جلب حمایت نسبی از بخش‌هایی از رأی‌دهندگان مسلمان در طول مبارزات انتخاباتی خود، عمدتاً از طریق وعده‌های «پایان دادن به جنگ‌ها»، این انتظارات را ایجاد کرد که دستیابی به راه‌حلی مطلوب برای فلسطینی‌ها ممکن است در دسترس باشد. با این حال، پس از سفر بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل، به واشنگتن در فوریه ۲۰۲۵، یک کنفرانس مطبوعاتی بیانیه‌ای صادر کرد که از ۷ اکتبر به حمایت‌آمیزترین بیانیه برای اسرائیل - و ناامیدکننده‌ترین بیانیه برای فلسطینی‌ها - تبدیل شد. ترامپ اعلام کرد که «غزه‌ای‌ها شهر را ترک خواهند کرد، غزه به یک «ریویرا» تبدیل خواهد شد».

مذاکرات با برخی کشورها برای رسیدن به این هدف آغاز شده است و او «نمی‌توانست بفهمد که چرا اسرائیل در وهله اول منطقه را ترک کرده است.» از دیدگاه اسرائیل، این دیدگاه به ویژه از آنجا که به نگرانی‌های جمعیتی می‌پردازد مطلوب‌ترین سناریو را تشکیل می‌دهد. در دوره پس از آن، این طرح که با حسن تعبیر «خروج داوطلبانه» توصیف شد، نه تنها چالش‌های جدی در چارچوب قوانین بین‌المللی ایجاد کرد، بلکه فاقد هرگونه نقشه راه روشنی برای اجرا بود. با این وجود، آشکار است که بیانیه ترامپ تلاش‌ها برای دستیابی به توافق در غزه را پیچیده‌تر کرد. در واقع، در ماه مارس،

## چارچوب کلی توافقات آتش‌بس و پیشنهاد

### بیست ماده‌ای

تا پایان سال ۲۰۲۳ و آغاز سال ۲۰۲۵، با وجود جلسات متعدد بین دو طرف در محور دوحه-قاهره، تنها دو توافق آتش‌بس حاصل شد که هر دو متعاقباً توسط اسرائیل نقض شدند.

پیامدهای منطقه‌ای جنگ، افزایش میزان تخریب، و اخیراً پیامدهای ژئوپلیتیکی بحران ناشی از حمله دوحه، دولت ترامپ را مجبور به ابتکار عمل کرد. در واقع، اگرچه اکثر مذاکرات انجام شده پس از ۷ اکتبر بر مسائل بلندمدت مانند بازسازی غزه متمرکز بود، اما پیش‌نویس طرح اعلام شده توسط ترامپ در پایان سپتامبر، روشن‌ترین چارچوب تا به امروز است که هم به آتش‌بس و هم به نظم پس از جنگ در غزه می‌پردازد. علاوه بر اصول ذکر شده قبلی، این طرح هم دستاوردها و هم چالش‌هایی را برای اسرائیل و گروه‌های غزه به همراه دارد برای فلسطینی‌ها، چندین عنصر را می‌توان به عنوان دستاورد تفسیر کرد: باز شدن مسیری به سوی خودمختاری، عفو عمومی برای اعضای حماس و توانایی آنها برای ماندن در شهر، جلوگیری از آوارگی اجباری اهالی غزه و اطمینان از اینکه غزه نه اشغال خواهد شد و نه توسط اسرائیل ضمیمه خواهد شد. علاوه بر این، پیشنهاد اداره غزه در طول دوره گذار توسط یک مکانیسم حکومتی با حمایت بین‌المللی که شامل مشارکت فلسطینی‌ها می‌شود و اینکه نیروهای امنیتی متشکل از فلسطینی‌ها باشند، می‌تواند به عنوان گام‌های سازنده تلقی شود. با این حال، اجرا و موفقیت این طرح به دلیل مشروط بودن آن به فرآیندهای پیچیده‌ای مانند اصلاح تشکیلات خودگردان فلسطین و رادیکال‌زدایی از جمعیت غزه، و همچنین با مرتبط کردن خروج اسرائیل به این الزامات، مشکل‌ساز است. این مسائل همچنین منعکس کننده

هنگامی که دومین توافق آتش‌بس در جریان مذاکرات جاری گروگان‌گیری شکست خورد، تتانیا هو با اعلام این که «ما به طرح ترامپ متعهد هستیم» آوارگی اجباری اهالی غزه را توجیه کرد.

در مارس ۲۰۲۵، از سرگیری عملیات نظامی اسرائیل و محدودیت قابل توجه کمک‌های بشردوستانه به غزه، کمبود مواد غذایی و قحطی را به شرایط وخیم شهر افزود و تلفات ناشی از حملات مداوم را تشدید کرد. از این نقطه به بعد، انتقادات بین‌المللی از اسرائیل شدت گرفت. پس از آغاز «عملیات ارابه‌های گیدئون» در ماه مه، که بحران انسانی را عمیق‌تر کرد، اولین نشانه‌ها پدیدار شد.

تمایل روزافزون کشورهای غربی برای به رسمیت شناختن فلسطین، همزمان، تلاش‌های دیپلماسی عمومی اسرائیل در مواجهه با فشارهای فزاینده بین‌المللی شروع به از دست دادن میدان کرد. تا ماه اوت، عملیات گسترده علیه شهر غزه، واکنش شدید بین‌المللی را برانگیخت و به درخواست‌ها برای به رسمیت شناختن فلسطین سرعت بخشید. در طول و پس از مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ماه سپتامبر، کشورهای متعددی در این راستا گام برداشتند. این توالی عملیات، فاجعه انسانی عمیقی که به بار آورد، و واکنش‌های عمومی فزاینده در غرب، همگی مانع اجرای سناریوی پس از جنگ اسرائیل برای غزه شده است - رویکردی که اسرائیل تلاش می‌کرد با جلب حمایت رئیس‌جمهور ترامپ، آن را با ایالات متحده هماهنگ کند.

تا پایان سال ۲۰۲۳ و آغاز سال ۲۰۲۵، با وجود جلسات متعدد بین دو طرف در محور دوحه-قاهره، تنها دو توافق آتش‌بس حاصل شد که هر دو متعاقباً توسط اسرائیل نقض شدند.

پویایی سیاسی داخلی اسرائیل است. با نزدیک شدن به دوره انتخابات، می‌توان تصور کرد که اگر نتایج نتواند پایگاه خود را در مورد مزایای توافق برای اسرائیل متقاعد کند، حداکثر تلاش خود را برای اطمینان از شکست این طرح به کار خواهد گرفت.

## سیاست‌های قبیله‌ای اسرائیل

در صورتی که طرح بیست ماده‌ای ترامپ شکست بخورد، پیش‌بینی می‌شود که اسرائیل استراتژی جدیدی را دنبال کند که خطوط کلی آن تا سال ۲۰۲۵ به طور فزاینده‌ای آشکار شده است. پیش از این، اسرائیل از اختلافات سیاسی و نظامی بین سازمان‌ها در امتداد محور کرانه باختری-غزه سوءاستفاده کرده بود؛ با این حال، پس از ۷ اکتبر، تمایل خود را برای کاهش این چندپارگی به سطح قبایل و حتی خانواده‌های درون آن قبایل نشان داده است. در غزه، به نظر می‌رسد اسرائیل در تلاش است تا از طریق ساختارهای قبیله‌ای مانند قبیله دورموش (یا دغموش) خطوط مقدم را از هم بپاشد. همچنین به دنبال دامن زدن به اختلافات داخلی از طریق چهره‌هایی مانند یاسر ابو شباب بوده است که متعلق به قبیله طبرین است - گروهی که اقوامی در مناطق سینا و نقب دارند.

اخیراً، ظهور یک مدل «امارت» پیشنهادی در الخلیل از طریق قبیله جباری در کرانه باختری با وجود رد شدید چنین ادعاهایی توسط این قبیله نیز می‌تواند به عنوان یک مانور استراتژیک توسط اسرائیل تفسیر شود. بر این اساس، یکی از مدل‌هایی که اسرائیل ممکن است به دنبال ایجاد آن در غزه باشد، شامل اداره شهر توسط قبایل یا زیرقبایل غیرتهدیدکننده از طریق یک ساختار «امارت‌مانند» و احتمالاً با حمایت برخی از بازیگران خلیج فارس خواهد بود. این رویکرد همچنین امکان ادامه چندپارگی در چشم‌انداز سیاسی فلسطین را فراهم

می‌کند. از سوی دیگر، اشغال کامل غزه و ایجاد شهرک‌های جدید تضمین می‌کند که نگرانی‌های جمعیتی و امنیتی تا زمانی که جمعیت غزه پابرجا بماند، همچنان یک ویژگی دائمی در دستور کار اسرائیل باقی بماند. اگر عناصر راست افراطی به حمایت از چنین سیاست‌هایی ادامه دهند، این موضوع ممکن است به حوزه گفت‌وگو پوپولیستی محدود شود با این حال، در چنین شرایطی، نمی‌توان به طور کامل از احتمال بازسازی شهرک‌ها در غزه صرف نظر کرد. در عین حال، بحران عمیق انسانی و رنج مداوم نه تنها جذب اعضای جدید توسط حماس را تسهیل کرده، بلکه این سازمان و دیگران را قادر ساخته است تا زمانی که مردم غزه باقی هستند، حضور خود را حفظ کنند. در نتیجه، این چشم‌انداز پدیدار می‌شود که حتی عناصر رادیکال‌تر، مخالف اسرائیل، ممکن است به عنوان جایگزین گروه‌های اصلی در غزه ظهور کنند.

اصرار اسرائیل بر مدلی که هم حماس و هم تشکیلات خودگردان فلسطین را در بر نمی‌گیرد، منجر به چارچوبی شده است که از نظر امکان‌پذیری و مشروعیت با ابهام مواجه است. این ابهام با اکراه بوروکراسی نظامی و امنیتی اسرائیل برای اشغال کامل و اختلافات سیاسی در داخل کشور، عمیق‌تر شده است.

در واقع می‌توان نتیجه گرفت تلاش‌ها برای ایجاد نظم پس از جنگ در غزه، به دلیل واقعیت‌های میدانی و تغییر مواضع بازیگران خارجی، نتوانسته‌اند چارچوب نهادی را به خود بگیرند. اصرار اسرائیل بر مدلی که هم حماس و هم تشکیلات خودگردان فلسطین را در بر نمی‌گیرد، منجر به چارچوبی شده است که از نظر امکان‌سنجی و مشروعیت با ابهام مواجه است. این ابهام با اکراه بوروکراسی نظامی و امنیتی اسرائیل نسبت به اشغال کامل و اختلافات سیاسی در داخل کشور، عمیق‌تر شده است. از سرگیری دولت ترامپ در ایالات متحده

نیز نتوانسته است عدم قطعیت را کاهش دهد به دلیل فقدان یک نقشه راه روشن و تکیه بر گفتمان «خروج داوطلبانه». علاوه بر این، شکست‌های مکرر در دستیابی یا حفظ آتش‌بس، بدتر شدن بحران انسانی و واکنش‌های فزاینده بین‌المللی، اجرای سناریوی مورد نظر اسرائیل را پیچیده‌تر کرده است. در این زمینه، اگر «طرح بیست ماده‌ای» شکست بخورد، ارزیابی می‌شود که اسرائیل ممکن است به سمت یک مدل حکومت محلی مبتنی بر ساختارهای قبیله‌ای یا به سبک «امارت» روی آورد.

اگرچه چنین اقدامی ممکن است اهداف امنیتی کوتاه‌مدت را برآورده کند، اما خطر نهادینه شدن اختلافات بین فلسطینی‌ها و افزایش تهدید ناشی از عناصر رادیکال‌تر را نیز به همراه دارد. از طرف دیگر، سناریویی شامل اشغال کامل غزه و بازسازی شهرک‌ها، در چارچوب معادله جمعیتی-امنیتی، بار سنگینی را بر دوش اسرائیل خواهد گذاشت.



مرکز آینده پژوهی جهان اسلام



## دومین سالگرد لا اکتبر: آینده فلسطین و غرب تقسیم شده

### هلین سری ارتم

دانشیار پروفیسور دکتر، دانشگاه مدنییت استانبول

به برنامه‌هایی که نازی‌ها بعداً در سراسر اروپا با هدف قرار دادن میلیون‌ها یهودی، کولی و افراد دارای معلولیت اجرا کردند.

پس از دو جنگ جهانی، جامعه بین‌المللی در سال ۱۹۴۵ سازمان ملل متحد را به رهبری ایالات متحده، با وعده آغاز دورانی جدید و صلح‌آمیز تأسیس کرد. ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، که در سال ۱۹۴۸ توسط سازمان ملل متحد اعلام شد، بیان می‌کند: «همه انسان‌ها آزاد و با کرامت و حقوق برابر به دنیا می‌آیند. آنها دارای عقل و وجدان هستند و باید با یکدیگر با

بدون شک، یکی از قدرتمندترین آثار ادبیات جهان که وحشت و ویرانی ناشی از جنگ و همچنین ضربه عمیقی که به کرامت انسانی وارد می‌کند را منتقل می‌کند، «در جبهه غرب خبری نیست (Im Westen nichts Neues)<sup>2</sup> است. رمانی که در سال ۱۹۲۹ توسط اریش ماریا رمارک نوشته شده است. رمارک خوانندگان خود را در میان ویرانه‌های جنگ جهانی اول راهنمایی می‌کند، اما نمی‌داند که بشریت با شروع جنگ جهانی دوم در آستانه ورود به دورانی حتی خشونت‌آمیزتر است. این واقعیت که این کتاب با به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ به سرعت ممنوع شد، البته تصادفی نبود. به‌ویژه با توجه

<sup>2</sup> رمارک، ای. ام.، چیزی در جبهه غربی تغییر کرده است، یولک استانبول، اورست، ۲۰۱۵.

روحیه برادری رفتار کنند." ماده ۳ اعلام می‌کند: "هر کسی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد." در حالی که ماده ۵ تأکید می‌کند: "هیچ کس نباید مورد شکنجه یا رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد." با این حال، همانطور که درگیری‌های جاری در سرزمین مقدس فلسطین، منطقه‌ای در قلب خاورمیانه و محل تلاقی سه دین ابراهیمی با بسیاری از هنجارهای دیگر که توسط غرب تأیید شده‌اند، به وضوح نشان داد، مفاد اعلامه حقوق بشر از لحظه‌ای که روی کاغذ نوشته شدند، به طور کامل بی‌اثر بودند. ناقضان اصلی این نظم به اصطلاح لیبرال و هنجاری - نظمی که بسته به شرایط خم می‌شود و می‌شکند، نادیده گرفته می‌شود یا به صورت گزینشی اعمال می‌شود - ایالات متحده، با ادعای خود بر ادیان، این اصول، در امتداد هژمونی جهانی، و متحد نزدیکش، اسرائیل، بوده‌اند.

ایالات متحده به واسطه قدرت و تو خود در شورای امنیت سازمان ملل، تا به امروز حداقل پنجاه پیش‌نویس قطعنامه را که توجه را به ظلم و ستم علیه فلسطینیان و کشورهای همسایه جلب کرده و از اسرائیل انتقاد کرده‌اند، مسدود کرده است. در چندین مورد، با استفاده از بهانه‌هایی مانند ناتوانی ادعایی متون در محکومیت کافی حماس یا تأیید حق دفاع از خود توسط اسرائیل، با درخواست‌های آتش‌بس فوری و دائمی مخالفت کرده است.<sup>۳</sup> با این حال، احساس بی‌عدالتی ناشی از آن هرگز تا این حد عمیق یا گسترده نبوده است: و ریاکاری غرب، به ویژه ایالات متحده، در نادیده گرفتن نظم هنجاری خود نیز هرگز تا این حد آشکار نبوده است.

<sup>۳</sup> ایالات متحده قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد را که خواستار آتش‌بس فوری در غزه بود، وتو کرد. یورونیوز، ۱۹ سپتامبر ۲۰۲۵.

حمله ۷ اکتبر ۲۰۲۳ توسط شاخه نظامی حماس که در آن ۱۲۰۰ شهروند اسرائیلی، که اکثر آنها غیرنظامی بودند، کشته و بسیاری دیگر به گروگان گرفته شدند، بهانه‌ای برای جایگزینی آوارگی اجباری و مجازات جمعی که از زمان تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ بر فلسطینی‌ها اعمال می‌شد، با سیاست‌های نسل‌کشی یادآور نازی‌ها فراهم کرد. در دو سال پس از حمله ۷ اکتبر، بیش از ۶۵۰۰۰ فلسطینی بی‌گناه در غزه، که اکثر آنها زن و کودک بودند، جان خود را از دست داده‌اند. تحت بمباران بی‌وقفه، غزه‌ای‌ها از شمال به جنوب و دوباره به عقب رانده شده‌اند، در حالی که اسرائیل به یکی از بزرگترین جنایات علیه بشریت یعنی گرسنگی محکوم شد.

اگرچه جو بایدن، رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده، که بلافاصله پس از حملات ۷ اکتبر اعلام کرده بود که ایالات متحده «برای همیشه در کنار اسرائیل خواهد ایستاد»، ریاست جمهوری را از سال ۲۰۲۴ به رقیب جمهوری‌خواه خود دونالد ترامپ واگذار کرد، اما روند سیاسی بدون تغییر باقی ماند.

ترامپ از بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، که ادعا می‌کرد این حملات شبیه «۱۱ سپتامبر دیگری» است، حمایت کامل کرد و تلاش کرد این رویداد را به عنوان یک جنگ بین مذهبی جلوه دهد. او کابینه خود را با تندروهای جنگ‌طلب طرفدار اسرائیل پر کرد. ترامپ، مایک هاکی، فرماندار سابق آرکانزاس و چهره انجیلی، مخالف صریح راه‌حل دو کشوری، حامی شهرک‌های غیرقانونی و منکر آشکار دولت فلسطین، را به عنوان سفیر در اسرائیل منصوب کرد.<sup>۴</sup> او در سازمان ملل، الیز استغانیک را منصوب کرد که استدلال کرده است حق

<sup>۴</sup> مایک هاکی، فرستاده انجیلی آمریکا و طرفدار شهرک‌سازی در اسرائیل کیست؟ الجزیره، ۱۳ نوامبر ۲۰۲۴

اسرائیل برای سکونت در کرانه باختری از کتاب مقدس گرفته شده است.

در حالی که اسرائیل با استناد به نگرانی‌های امنیتی، نیروهای خود را مستقر و سرزمین‌های همسایه لبنان را بمباران می‌کرد، واشنگتن سکوت اختیار کرد. دولت نتانیاهو، با بی‌اعتنایی آشکار به قوانین بین‌المللی، ایران را به بهانه هدف قرار دادن تأسیسات هسته‌ای بمباران کرد، در حالی که هواپیماهای رادارگریز B-2 ایالات متحده، مجهز به مهمات سنگرشکن، به اهداف ایرانی حمله کردند تا درگیری را به نفع اسرائیل به پایان برسانند.

اسرائیل که مدت‌ها فرزند لوس غرب محسوب می‌شد، تحت حمایت ایالات متحده، از طریق دولت نتانیاهو، در طول سال گذشته به طور فزاینده‌ای کنترل خود را از دست داده است. در حالتی از جنون، به کشورهای همسایه، از جمله یمن و قطر، حمله کرد و به قتل عام‌ها و سیاست‌های نسل‌کشی علیه فلسطینیان ادامه داد، اقداماتی که یاد قربانیان یهودی جنگ جهانی دوم را بی‌احترامی می‌کند. همه اینها تحت نظارت ایالات متحده انجام شده است.

با این وجود، با الهام از رمارک، نمی‌توان به طور کامل به این سوال که «آیا هیچ چیز در جبهه غرب تغییر نکرده است؟» با یک «نه» قطعی پاسخ داد. در دومین سالگرد حملات ۷ اکتبر، در واقع نشانه‌هایی، هرچند محدود، از یک تغییر مثبت برای فلسطینی‌ها وجود دارد. اول و مهمتر از همه، جبهه غرب دیگر یک بلوک یکپارچه نیست. اگرچه ایالات متحده از حمایت خود از اسرائیل

<sup>۵</sup> «آمریکایی‌های بیشتری می‌گویند اسرائیل در درگیری غزه زیاده‌روی کرده است» خبرگزاری آسوشیتدپرس، ۱۸ سپتامبر

۲۰۲۵

عقب‌نشینی نکرده است، اما جهان آتلانتیک اکنون از دیدگاهی پراکنده‌تر به این موضوع نگاه می‌کند. در این زمینه، اگرچه «فلسطین آزاد» ممکن است موضوع اصلی دستور کار ناتو یا اتحادیه اروپا نباشد، اما اعتراض عمومی فزاینده در کشورهای عضو، این سازمان‌ها را مجبور کرده است که حداقل به این موضوع بپردازند و بیانیه‌هایی صادر کنند، حتی اگر فقط نمادین باشند.

در جهان غرب، بخش‌هایی از جامعه وجود دارند که با همدلی و حس مشترک انسانیت که فراتر از نژاد، زبان و مذهب است، هدایت می‌شوند و اغلب موضعی فعال‌تر از دولت‌های مسلح خود اتخاذ می‌کنند. در این راستا، در حالی که آلمان، عضو ناتو، هنوز موضع طرفداری از اسرائیل خود را که فاجعه در حال وقوع در فلسطین را نادیده می‌گیرد، تغییر نداده است، متحد دیگر، اسپانیا، پس از ترکیه، به عنوان یکی از منتقدان صریح فاجعه انسانی در غزه ظاهر شده است. پس از فرانسه و کانادا، بریتانیا نیز به صف متحدانی پیوسته است که فلسطین را به عنوان یک کشور مستقل به رسمیت شناخته‌اند. این واقعیت که ۱۵۷ کشور از ۱۹۳ کشور عضو سازمان ملل متحد فلسطین را به رسمیت شناخته‌اند، یک تحول قابل توجه است. با این حال، همه موانع برای حل این مسئله به نفع فلسطینیان و تحت شرایط عادلانه‌تر برطرف نشده است. این بن‌بست مداوم ارتباط نزدیکی با سردرگمی و تناقضات داخلی که در حال حاضر در جهان غرب، به ویژه در ایالات متحده، تجربه می‌شود.

طبق نظرسنجی‌ها، حداقل پنجاه درصد از مردم آمریکا معتقدند که اسرائیل در غزه زیاده‌روی کرده است.<sup>۵</sup> با این حال، دولت ترامپ، با حمایت لابی اسرائیلی، تصمیم

گرفته است که مخالفت‌های رو به رشد داخلی را در یک شکار جادوگر آشکار سرکوب کند. بسیاری از دانشگاهیان و روشنفکران در لیست سیاه قرار گرفته، به یهودستیزی متهم، بازداشت یا اخراج شده‌اند. با این وجود، اگرچه دولت ترامپ از استقلال فلسطین یا راه حل دو کشور حمایت نمی‌کند، اما اکنون به نظر می‌رسد که قصد دارد با طرح صلح بیست ماده‌ای که هفته گذشته رونمایی کرد، نشان دهد که دیگر نمی‌تواند نسبت به این وضعیت بی‌تفاوت بماند. اگرچه این پیشنهاد جدید در مقایسه با ایده پوچ و قبلاً مطرح شده «ریویرای فلسطینی» در نوار غزه، تلاشی نسبتاً مفصل‌تر را نشان می‌دهد، اما همچنان یک سند یکجانبه است که عملاً حماس را نادیده می‌گیرد. با این حال، این واقعیت که این طرح در جلسات افتتاحیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، پس از مشورت با کشورهای اسلامی، اعلام شد، می‌تواند، هرچند به طور فروتنانه، به عنوان حرکتی در جهت جستجوی نوعی تعادل تفسیر شود.

طبیعتاً، ترامپ هنگام تبلیغ طرح صلح، ترجیح می‌دهد به تلاش‌های میانجیگرانه خود دولتش و پتانسیل موفقیت آنها اشاره کند، نه به سازمان ملل، گسترده‌ترین سازمان بین‌المللی که ایالات متحده معمار اصلی آن است. یکی از اهداف اصلی او بازگشت به چارچوب توافق‌نامه‌های ابراهیم است؛ به عبارت دیگر، آشتی دادن اسرائیل، مهم‌ترین متحد منطقه‌ای ایالات متحده، با کشورهای عربی، به ویژه کشورهای خلیج فارس.

با توجه به زخم‌های عمیقی که جنایات اسرائیل پس از 7 اکتبر بر افکار عمومی عرب وارد کرد، مسلم است که کار ترامپ به آن آسانی که تصور می‌کند، نخواهد بود. اگرچه پیشنهادی ترامپ در ابتدا بیشتر شبیه یک طرح آتش‌بس است، اما به دلیل این احتمال که ممکن است

به مردم غزه مهلت کوتاهی بدهد، با دقت بررسی می‌شوند. با این وجود، این طرح همچنان اختلافات عمیقی در مورد چندین موضوع حیاتی مانند آزادی فوری گروگان‌ها، خلع سلاح حماس، حکومت آینده غزه و عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی غزه - دارد. این نکات حل‌نشده در بهترین حالت به فضایی از خوش‌بینی محتاطانه منجر می‌شود.

در این برهه، اسرائیل دیگر نمی‌تواند نسل‌کشی‌ای را که علیه فلسطینی‌ها در پشت روایت قربانی بودن حملات 7 اکتبر انجام می‌دهد، پنهان کند. در نتیجه بسیج فعال جامعه مدنی، افکار عمومی غرب برای اولین بار قاطعانه در کنار مردم فلسطین قرار گرفته است. با وجود تمام تلاش‌های تحریف اطلاعات و دستکاری توسط اسرائیل و ایالات متحده، جهان همچنان صدای روزنامه‌نگاران، امدادگران سازمان ملل و داوطلبان جامعه مدنی را می‌شنود که برای گزارش حقیقت از غزه، جان خود را به خطر می‌اندازند و اغلب از دست می‌دهند. میلیون‌ها نفر در مناطق مختلف گرد هم می‌آیند تا اعتراضاتی علیه اسرائیل و تظاهراتی در حمایت از فلسطینی‌ها ترتیب دهند. در کشورهای غربی، که ایتالیا در صدر آنها قرار دارد، فراخوان‌ها برای اعتصاب و تحریم با هدف منزوی کردن بیشتر اسرائیل در جامعه بین‌المللی و در نهایت وادار کردن آن به تسلیم شدن است.

هدف اصلی این اعتراضات رو به رشد، اطمینان از برداشتن گام‌های مشخص به سوی صلح عادلانه و پایدار است. در حالی که در درازمدت، آنها به دنبال پاسخگو کردن تانیاهو و کابینه‌اش به خاطر جنایاتشان در برابر دادگاه‌های بین‌المللی هستند. در این زمینه، حضور فعالان و وظیفه‌شناس از پیشینه‌های مذهبی، زبانی و فرهنگی متنوع - که از طریق ناوگان جهانی سمود<sup>6</sup> جان

<sup>6</sup> وبسایت ناوگان جهانی سمود



## فراتر از مناقشه اسرائیل و فلسطین محاسبات جهانی روسیه در غزه

محمد کوچاک  
دانشیار، آکادمی ملی اطلاعات

این رویکرد، سیاست مسکو در مورد غزه را فراتر از ابعاد بشردوستانه و دیپلماتیک می‌برد. کرملین مسئله غزه را در تقاطع تلاش برای جایگاه جهانی و مبارزه برای نفوذ منطقه‌ای قرار می‌دهد و آن را به عنوان فضایی گفتمانی برای افشای سیاست‌های غرب و اهرمی استراتژیک که از استدلال آن برای نظم جهانی چندقطبی پشتیبانی می‌کند، می‌بیند. با انجام این کار، روسیه پیوندهای تاریخی خود با خاورمیانه را با تحولات ژئوپلیتیکی معاصر در هم می‌آمیزد و ادعای خود را مبنی بر اینکه هم بازیگر کلیدی در رقابت جهانی و هم بازیگر ضروری در سیاست‌های موازنه منطقه‌ای است، تقویت می‌کند.

همانطور که عملیات نظامی اسرائیل در غزه وارد دومین سال خود می‌شود، فضای رو به رشد و شدید رقابت بین‌المللی، بحران‌های منطقه‌ای را به جزء جدایی‌ناپذیری از مبارزات قدرت جهانی تبدیل کرده است. جنگی که در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ آغاز شد، نقطه عطفی است که فراتر از مسئله اسرائیل و فلسطین گسترش می‌یابد و مرزهای نفوذ غرب در منطقه، حساسیت‌های جهان عرب و جهت‌گیری‌های استراتژیک قدرت‌های بزرگ را آشکار می‌کند. از دیدگاه روسیه، این بحران صرفاً یک تراژدی انسانی یا یک مناقشه منطقه‌ای نیست؛ بلکه به عنوان ابزاری مفید در رقابت قدرت جهانی و فرصتی برای تغییر شکل موازنه‌های منطقه‌ای تلقی می‌شود.

## جنگ اوکراین و دگرگونی سیاست خارجی

جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه، به‌ویژه پس از آغاز جنگ در اوکراین در فوریه ۲۰۲۲، به‌طور قابل‌توجهی شدیدتر شده است. این درگیری، روابط مسکو با غرب را به‌طور اساسی دگرگون کرده و تلاش‌های دولت پوتین را برای بازسازی معماری امنیت اروپا در سطح منطقه‌ای و تقویت جایگاه روسیه در نظام بین‌المللی در سطح جهانی تسریع کرده است. در پاسخ به تحریم‌های شدید اعمال‌شده توسط غرب، روسیه به سمت شبکه‌های اقتصادی و دیپلماتیک جدید روی آورده است و همکاری با قدرت‌های آسیایی مانند چین و هند اهمیت فزاینده‌ای یافته است. در این زمینه، بریکس به عنوان بستری مرکزی برای پیشبرد این تلاش‌ها ظهور کرده است.

از دیدگاه کرملین، توسل غرب به حقوق بشر و حقوق بین‌الملل در اوکراین، در حالی که همین اصول را در غزه نادیده می‌گیرد، به‌عنوان شاهدهی عینی از رویکرد هنجاری گزینشی نظم لیبرال برجسته است.

در زمینه، جنگ در غزه حمایت گفتمانی از جاه‌طلبی‌های جهانی روسیه را فراهم می‌کند، که از زمان آغاز جنگ در اوکراین به‌طور فزاینده‌ای مشهود شده است و بستری مناسب برای برجسته کردن آنچه مسکو به عنوان ریاکاری غرب به تصویر می‌کشد، ارائه می‌دهد. کرملین بارها خواستار آتش‌بس در شورای امنیت سازمان ملل متحد (UNSC) و بر ضرورت کمک‌های بشردوستانه بی‌وقفه تأکید کرد. با این حال، این ابتکارات تا حد زیادی به دلیل وتوهای ایالات متحده بی‌اثر بوده‌اند. برای مثال، در اکتبر ۲۰۲۳، قطعنامه آتش‌بس پیشنهادی روسیه – با وجود حمایت چین، امارات متحده عربی و گابن – توسط ایالات متحده، فرانسه و بریتانیا مسدود شد. در سال‌های بعد، پیشنهادهای مورد حمایت روسیه، گاهی

اوقات صرفاً به دلیل وتوی ایالات متحده رد شدند. مسکو در مواجهه با چنین پیامدهایی، دلایلی برای ادعا پیدا کرده است که غرب از نظم بین‌المللی برای منافع خود استفاده ابزاری می‌کند.

### استراتژی گفتمانی و تعامل با جامعه جهانی

بازتاب سیاست‌های جهانی روسیه در مورد مسئله غزه، در درجه اول در تلاش مسکو برای کسب جایگاه و استراتژی گفتمانی که در این چارچوب توسعه داده است، مشهود است.

از دیدگاه کرملین، توسل غرب به حقوق بشر و قوانین بین‌المللی در اوکراین، در حالی که همین اصول را در غزه نادیده می‌گیرد، به‌عنوان شاهدهی عینی از رویکرد هنجاری گزینشی نظم لیبرال برجسته است.

در مقابل، روسیه خود را به عنوان بازیگری که از نظر تاریخی مسئولیت‌پذیرتر، متعادل‌کننده‌تر و گفتگو محورتر است معرفی می‌کند. کرملین با به‌کارگیری این الفاظ، نه تنها قصد دارد افکار عمومی اعراب را جلب کند، بلکه کشورهای سراسر جهان را نیز به دیدگاه خود در مورد نظم جهانی چندقطبی نزدیک‌تر کند.

### فراتر از مناقشه اسرائیل و فلسطین:

#### محاسبات جهانی روسیه در غزه

گفتمانی که پیرامون غزه شکل گرفته، به مسکو فرصتی می‌دهد تا ادعای خود را در مورد نقش «مدافع صلح و ثبات» در نظام بین‌الملل تقویت کند. موضع ثابت آن در شورای امنیت سازمان ملل، تأکید بر حقوق بشردوستانه و درخواست برای حل و فصل دیپلماتیک این مناقشه، روسیه را قادر می‌سازد تا خود را به عنوان یک بازیگر جهانی مسئول از نو تعریف کند. این جهت‌گیری استراتژیک همچنین به عنوان مؤلفه‌ای کلیدی در تلاش

گسترده‌تر مسکو برای جبران هزینه‌های هنجاری تحمیل شده توسط غرب در پاسخ به جنگ اوکراین عمل می‌کند.

تعادلی ظریف در روابط با اسرائیل و جهان عرب

روابط روسیه با اسرائیل و جهان عرب نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی سیاست‌های آن در قبال این درگیری دارد. به‌ویژه در شرایط انزوای فزاینده از جهان غرب پس از جنگ اوکراین، مسکو با دقت هزینه‌های دیپلماتیک و استراتژیک دشمنی کامل با اسرائیل را محاسبه کرده است.

حضور تقریباً یک میلیون فرد روس زبان در اسرائیل، روابط اجتماعی و فرهنگی بین دو کشور را حفظ می‌کند. علاوه بر این، به دلیل حضور نظامی خود در سوریه، مسکو همچنان به هماهنگی با اسرائیل نیاز دارد و این امر مستلزم گفتگوی عملی و بدون وقفه بین دو کشور است. روابط روسیه با جهان عرب، ستون دیگر سیاست غزه آن را تشکیل می‌دهد. مسکو از طریق مشارکت‌های استراتژیک، به ویژه با مصر، الجزایر و کشورهای حوزه خلیج فارس، حضور خود را در بین مردم عرب افزایش داده است. در این چارچوب، مسکو از انتقاد مستقیم و تند از اسرائیل در مورد مسئله غزه اجتناب می‌کند و در عوض، لفاظی‌های خود را بر سیاست‌های ایالات متحده و نقش گسترده‌تر غرب در منطقه متمرکز می‌کند. با انجام این کار، روسیه خود را به عنوان یک بازیگر متمایز و مستقل از غرب قرار می‌دهد و همزمان کانال‌های دیپلماتیک با اسرائیل را حفظ می‌کند و یک استراتژی متعادل‌کننده محتاطانه و انعطاف‌پذیر را دنبال می‌کند.

### نتیجه‌گیری: پرونده ثانویه، فرصت‌های اولیه

مناقشه غزه و اسرائیل همچنان در سلسله مراتب اولویت‌های استراتژیک روسیه جایگاه ثانویه دارد. نگرانی اصلی کرم‌لین همچنان جنگ اوکراین است و

رویارویی با غرب در این جبهه در مرکز تمام محاسبات سیاست خارجی قرار دارد. با این حال، این جایگاه ثانویه به این معنی نیست که مسئله غزه برای مسکو بی‌اهمیت است. برعکس، دقیقاً همین جایگاه فرعی است که به روسیه اجازه می‌دهد پرونده غزه را به شیوه‌ای انعطاف‌پذیر و عمل‌گرایانه مدیریت کند و آن را قادر می‌سازد بدون متحمل شدن هزینه‌های مستقیم، دستاوردهای چندوجهی را دنبال کند.

در سطح جهانی، مسئله غزه به روسیه فرصتی می‌دهد تا تناقضات هنجاری نظم لیبرال غرب‌محور را آشکار کند و دیدگاه خود را در مورد چندقطبی بودن مشروعیت بخشد. استانداردهای دوگانه‌ای که غرب در مقایسه اوکراین و غزه نشان می‌دهد، یکی از قوی‌ترین استدلال‌های مسکو است که ادعای جهان‌شمولی نظم لیبرال را زیر سوال می‌برد. در سطح منطقه‌ای، روسیه درگیر یک موازنه بسیار ظریف است. از یک سو، روابط خود با اسرائیل را به دلایلی چون نیاز به هماهنگی در سوریه و حضور مهاجران روس زبان - حفظ می‌کند؛ از سوی دیگر، با ارائه حمایت لفظی از آرمان فلسطین، سرمایه نمادین را در جهان عرب جمع‌آوری می‌کند.

در نتیجه، مسئله غزه به عنوان یک اهرم گفتمانی در تلاش کرم‌لین برای جایگاه جهانی و به عنوان یک حوزه چندوجهی برای مانور در سیاست‌های منطقه‌ای عمل می‌کند. روسیه بدون ارتقای این پرونده به یک اولویت اصلی، استراتژی‌ای را دنبال می‌کند که هدف آن به حداکثر رساندن مزایای غیرمستقیم است. برای مسکو، غزه کاملاً به عنوان یک «پنجره فرصت» عمل می‌کند. با متحمل نشدن هیچ هزینه مستقیمی، روسیه سرمایه هنجاری را جمع‌آوری می‌کند، کانال‌های دیپلماتیک خود را متنوع می‌کند و بنابراین مسئله غزه را به عنوان یک موضوع کاربردی که به ساخت یک نظم چندقطبی جهانی کمک می‌کند، در دستور کار نگه می‌دارد.



## سیاست چین در قبال فلسطین زیر سایه لا اکتبر

مراد اوزتونا

مشاور رئیس جمهور، اورسام

وزارت امور خارجه چین، به مراحت این موضع را با بیان این جمله اعلام کرد: «چین دوست مشترک اسرائیل و فلسطین است.» تکرار این عبارت توسط مائو نینگ دو بار، در پاسخ به سوالات خبرنگاران الجزیره و رویترز، نشان می‌دهد که پکن از همان روز اول درگیری، آگاهانه خط «بی‌طرفی متعادل» را برقرار کرده است. این گفتمان به یک نقطه مرجع اساسی برای دیپلماسی چین در ماه‌های بعد تبدیل شد و این موضوع در طول تقریباً دو سال جنگ، به طور مداوم در سطوح مختلف تکرار شده است. و نمونه بارز این موضوع در اولین سالگرد درگیری، در جریان کنفرانس مطبوعاتی منظم در ۸ اکتبر ۲۰۲۴، زمانی که مائو نینگ اظهار داشت، آشکار شد:

عملیات نظامی سنگین و غیرانسانی اسرائیل در غزه که از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد، نه تنها موازنه‌ها در خاورمیانه، بلکه دیدگاه‌های قدرت‌های جهانی نسبت به منطقه را نیز تغییر داده است. در این دوره، چین، برخلاف دیگر بازیگران اصلی، از بیان اظهارات تند خودداری کرده و در عوض رویکردی را اتخاذ کرده است که می‌توان آن را بی‌طرفی متعادل توصیف کرد. تأکید سیستماتیک چین بر اصل «بی‌طرفی» در لفاظی‌های دیپلماتیک آن پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ به وضوح قابل مشاهده است.

در یک نشست خبری منظم در ۷ اکتبر که در پی حملات حماس به اسرائیل برگزار شد، مائو نینگ، سخنگوی

«حقوق ملی مشروع مردم فلسطین باید محقق شود و نگرانی‌های امنیتی مشروع اسرائیل نیز باید مورد توجه قرار گیرد.» این بیانیه دو ستون اصلی موضع سیاسی چین را در بر می‌گیرد: از یک سو، حمایت صریح از مشروعیت ملی فلسطین؛ از سوی دیگر، درک نگرانی‌های امنیتی اسرائیل. در واقع، این تعادل، منعکس‌کننده سیاست دقیق چین با هدف حفظ روابط خود با جهان عرب و در عین حال ادامه همکاری اقتصادی و فناوری با اسرائیل است.

سوال اینجاست آیا سیاست‌های چین پس از ۷ اکتبر در قبال فلسطین، نشان‌دهنده یک استراتژی راه‌حل‌محور برای رسیدگی به مشکلات منطقه‌ای است یا یک تمایل عمل‌گرایانه با هدف تقویت استراتژی جهانی چین.

چارچوب، پکن تلاش کرد تا از بی‌طرفی قانونی و اصولی به جای موضع ایدئولوژیک در مورد مسئله فلسطین دفاع کند. در این مرحله، دو سؤال مهم مطرح می‌شود. سؤال اول این است که آیا سیاست‌های چین پس از ۷ اکتبر در قبال فلسطین نشان‌دهنده یک استراتژی راه‌حل‌محور برای رسیدگی به مشکلات منطقه‌ای است یا تمایلی عمل‌گرایانه با هدف تقویت استراتژی جهانی چین. سؤال دوم این است که چرا چین، در زمینه خاص درگیری اسرائیل و فلسطین، از مشارکت کامل در امور خاورمیانه خودداری می‌کند و سیاست‌های خود را در چارچوب اصل بی‌طرفی شکل می‌دهد.

## تحول سیاست چین در قبال فلسطین پس از ۷ اکتبر

برای پاسخ به اینکه آیا سیاست‌های چین پس از ۷ اکتبر در قبال فلسطین منعکس‌کننده یک استراتژی راه‌حل‌محور برای رسیدگی به مسائل منطقه‌ای یا یک رویکرد عمل‌گرایانه با هدف تقویت جایگاه استراتژیک جهانی این کشور باشد، تحلیل جامعی از اقدامات دیپلماتیک در این دوره ضروری است. اگر به صورت زمانی بررسی شود، موضع دیپلماتیک چین در مورد مسئله فلسطین پس از ۷ اکتبر را می‌توان به سه مرحله مجزا تقسیم کرد. این دوره بندی، پیشرفتی را از یک شروع محتاطانه اما واکنشی به یک گفتمان هنجاری به طور فزاینده‌ای مشهود نشان می‌دهد که در یک رویکرد دیپلماتیک نهادینه‌تر به اوج خود می‌رسد. در طول این فرآیند، سیاست پکن صبر استراتژیکی را نشان می‌دهد که اعتبار بلندمدت و جایگاه جهانی را بر دستاوردهای سیاسی کوتاه مدت اولویت می‌دهد.

چین به جای اینکه بحران را به عنوان یک عرصه رقابتی ببیند، آن را به عنوان بستری دیپلماتیک برای افزایش مشروعیت بین‌المللی خود در نظر گرفته است.

یکی دیگر از بازتاب‌های قوی خط مشی سیاسی چین در جریان رسیدگی مشورتی که در ۲۲ فوریه ۲۰۲۴ در دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) در مورد درخواستی با عنوان «پیامدهای حقوقی ناشی از سیاست‌ها و رویه‌های اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، از جمله اورشلیم شرقی» برگزار شد، مشاهده شد. ما شین‌مین، مدیر کل اداره معاهدات و حقوق وزارت امور خارجه، به نمایندگی از چین، ارزیابی‌های حقوقی چین را بر اساس سیاستش در قبال فلسطین بیان کرد. در سخنان خود،

"مانو" به طور سیستماتیک موضع چین را با اشاره به مفاهیم اساسی مانند حق تعیین سرنوشت مردم، ممنوعیت استفاده از زور و حقوق بین‌الملل بشردوستانه تشریح کرد. چین به دنبال ارائه همزمان دو بُعد از رویکرد مبتنی بر حقوق بین‌الملل خود بود: اول، به رسمیت شناختن حق مشروع مردم فلسطین برای مقاومت؛ دوم، تأکید هنجاری بر اینکه مبارزه مسلحانه باید توسط حقوق بشردوستانه محدود شود. در این

## جدول ۱. فعالیت دیپلماتیک چین پس از ۷ اکتبر

تاریخ/دوره	حوزه فعالیت	بیانیه و اهمیت دیپلماتیک
اکتبر 2023	واکنش‌های اولیه	درخواست آتش‌بس و حفاظت از غیرنظامیان؛ حمایت از جلسات فوری شورای امنیت سازمان ملل.
11 تا 20 اکتبر 2023	دیپلماسی تلفنی فشرده	دیدارهای وانگ یی با پاینخت‌های عربی؛ تأکید بر راه‌حل‌های چندجانبه.
نوامبر 2023	دیپلماسی منطقه‌ای (ژئو جون)	بازدید از مصر، قطر و عربستان سعودی؛ پیام نقش تسهیل‌کننده.
15 نوامبر 2023	آرای سازمان ملل	حمایت از پیش‌نویس آتش‌بس؛ انتقاد از وتوی ایالات متحده.
دسامبر 2023	حمایت از ابتکارات عربی-اسلامی	حمایت از تعاملات هیئت مشترک اتحادیه عرب و سازمان همکاری اسلامی در سازمان ملل؛ افزایش کمک‌های بشردوستانه.
ژانویه-مارس 2024	طرح سه مرحله‌ای	چارچوب راه‌حل سیاسی کریدور بشردوستانه آتش‌بس که در سازمان ملل متحد مورد حمایت قرار گرفت.
آوریل 2024	کمک‌های بشردوستانه	بسته کمکی اضافی برای غزه از طریق کانال‌های سازمان ملل اعلام شد.
مه-ژوئیه ۲۰۲۴	کنفرانس فراخوان صلح	حمایت از ایده کنفرانس بین‌المللی صلح؛ فشار برای آتش‌بس پایدار.
سپتامبر ۲۰۲۴	دومین سفر منطقه‌ای (ژئو جون)	تماس‌ها در مصر و قطر؛ تسهیل گفتگو بین طرفین.
نوامبر ۲۰۲۴	تأکید بر حقوق بین‌الملل	حمایت از حفاظت از غیرنظامیان و بررسی تخلفات احتمالی در سازمان ملل.
ژانویه ۲۰۲۵	چارچوب GSI	مسئله فلسطین به عنوان یک نمونه موردی در گفتمان ابتکار امنیت جهانی مورد اشاره قرار گرفت.
مارس ۲۰۲۵	موضع فعال در سازمان ملل	ابراز حمایت در جلسات مربوط به امکان‌پذیری راه‌حل دو دولتی.
ژوئن ۲۰۲۵	گفتمان بازسازی	درخواست هماهنگی بین‌المللی در بازسازی غزه.
سپتامبر ۲۰۲۵	بیانیه‌های روز پیروزی	تکرار تأکید بر «صلح عادلانه و پایدار».

در طول این دوره، اولویت چین حفظ حضور دیپلماتیک بدون دخالت مستقیم و در نتیجه جلوگیری از تبدیل درگیری به یک تعامل ژئوپلیتیکی پرهزینه بود.

از دسامبر ۲۰۲۳ به بعد، دیپلماسی چین وارد مرحله‌ای فعال‌تر و گفتمانی‌تر شد. در این دوره، پکن موضع خود را در خاورمیانه بازتعریف کرد و از موضعی صرفاً واکنشی به موضعی پیرامون مفاهیم عدالت، صلح و چندجانبه‌گرایی تغییر موضع داد. در انجام این کار، چین تلاش کرد تا خود را در جامعه بین‌المللی به عنوان یک بازیگر صلح‌محور، سازنده و اصول‌گرا قرار دهد. این تغییر گفتمانی همچنین منعکس‌کننده استراتژی

در آغاز بحران، چین یک دیپلماسی محتاطانه و واکنشی را پیش گرفت. لفاظی‌های بی‌سروصدا در این دوره با پیگیری بی‌طرفی و تعادل مشخص می‌شد. پکن ضمن به کارگیری زبانی که هم نگرانی‌های امنیتی اسرائیل و هم ادعاهای حقوقی مشروع مردم فلسطین را به رسمیت می‌شناخت، موضع خود را بر اساس حقوق بین‌الملل و هنجارهای بشردوستانه قرار داد. موضع چین در شورای امنیت سازمان ملل متحد از این رویکرد حمایت کرد. علیرغم وتوهای ایالات متحده، پکن از درخواست‌های آتش‌بس حمایت کرد و بر حفاظت از غیرنظامیان و لزوم جلوگیری از تشدید درگیری تأکید کرد.

گسترده‌تر چین برای ایجاد مشروعیت نه تنها در سطح منطقه‌ای، بلکه در چارچوب جهان جنوب است. دیپلمات‌ها و فرستادگان ویژه چین از طریق تعامل با هیئت‌های عربی و سازمان همکاری اسلامی (OIC)، حضور دیپلماتیک قوی خود را در کشورهایمانند مصر، قطر و عربستان سعودی نشان دادند. همزمان، تلاش‌ها برای افزایش کمک‌های بشردوستانه به غزه و نقش فعال پکن در تریبون‌های سازمان ملل، تلاش‌های چین برای تقویت تصویر خود به عنوان یک «قدرت بزرگ مسئول» را برجسته کرد. این مرحله، نقطه عطفی نمادین از سکوت استراتژیک (دوره واکنشی) به حضور گفتمانی در سیاست خارجی چین بود.

با شروع سال ۲۰۲۵، رویکرد دیپلماتیک چین به سمت نهادینه‌سازی عمیق‌تر شد. در این مرحله، پکن به دنبال تبدیل شدن به یک بازیگر دائمی‌تر در معماری صلح خاورمیانه بود و قصد داشت فعالیت‌های دیپلماتیک خود را در یک چارچوب نهادی چارچوب‌بندی کند. چین در چارچوب ابتکار امنیت جهانی، مسئله فلسطین را به عنوان یک مطالعه موردی از «صلح و امنیت مبتنی بر توسعه» در نظر گرفت و نه تنها به دنبال مشارکت سیاسی، بلکه از طریق ابزارهای فنی و توسعه‌ای نیز بود چین ضمن مشارکت فعال در حوزه‌هایی مانند بازسازی غزه، هماهنگی کمک‌های بشردوستانه و تسهیل دیپلماتیک، هم‌گفتمان خود را در انتقاد از یکجانبه‌گرایی غرب تقویت کرد و هم به دنبال ایجاد یک چارچوب هنجاری جدید مبتنی بر دیپلماسی چندجانبه بود. در واقع، در این راستا، چین خود را نه به عنوان یک میانجی سنتی، بلکه به عنوان مدافع نظم بین‌المللی مبتنی بر مشروعیت معرفی می‌کند که تداوم روند صلح را تسهیل می‌کند.

بنابراین، مسیر دیپلماتیک چین پس از ۷ اکتبر، یک تکامل سه مرحله‌ای را نشان می‌دهد: از یک مرحله

واکنشی و محتاطانه به یک گفتمان هنجاری فعال و در نهایت به تثبیت نهادی. این تکامل نشان می‌دهد که سیاست خاورمیانه‌ای پکن نه بر مانورهای تاکتیکی، بلکه بر تداوم استراتژیک استوار است. چین به جای اینکه بحران را به عنوان یک عرصه رقابتی ببیند، آن را به عنوان بستری دیپلماتیک برای افزایش مشروعیت بین‌المللی خود در نظر گرفته است. پکن با قرار دادن مفاهیم «عدالت»، «صلح» و «چندجانبه‌گرایی» در هسته گفتمان سیاست خارجی خود، مسیری را انتخاب کرده است که نه تنها جایگاه آن در خاورمیانه، بلکه هویت هنجاری آن را در صحنه جهانی نیز تقویت می‌کند.

### محدودیت‌های سیاست چین در قبال فلسطین

اگرچه چین در رابطه با مسئله اسرائیل و فلسطین، کنشگری دیپلماتیک از خود نشان داده است، اما عوامل ساختاری و سیاسی، نفوذ آن را محدود کرده‌اند. این عوامل ساختاری و سیاسی را می‌توان در چهار نکته کلیدی خلاصه کرد.

اول، روابط عمیق اقتصادی و فناوری پکن با اسرائیل (به‌ویژه در زمینه‌های فناوری پیشرفته و سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی) لفاظی‌های طرفدار فلسطین چین را در عمل تعدیل می‌کند. در حالی که اسرائیل تماس‌های چین با حماس را «به‌دور از بی‌طرفی» می‌داند، به نقش پکن به‌عنوان میانجی نیز با سوءظن نگاه می‌کند.

دوم، تسلط تاریخی ایالات متحده در منطقه و کنترل آن بر معماری امنیتی، تأثیر ابتکارات چین را محدود می‌کند. نفوذ دیپلماتیک و حمایت نظامی ایالات متحده از اسرائیل، اثرات عملی درخواست‌های پکن در صحنه را تضعیف می‌کند. علاوه بر این، عدم حضور فعال چین در میدان، برخی را به این باور می‌رساند که

«درخواست‌های صلح» این کشور، ریاکارانه و عمدتاً با هدف بهبود وجهه جهانی آن است.

سوم، فقدان اعتماد بین بازیگران منطقه‌ای، مانورهای دیپلماتیک چین را محدود می‌کند. اگرچه پکن موفق شده است گروه‌های فلسطینی را پای میز مذاکره بیاورد، اما کشورهای منطقه‌ای مانند ترکیه، قطر، مصر، اردن و کشورهای خلیج فارس همچنان به عنوان میانجی‌های اصلی در حل بحران دیده می‌شوند. ظرفیت‌های محدود نظامی و بشردوستانه چین در منطقه به وضوح نشان‌دهنده کمبود «قدرت سخت» در میدان است.

در نهایت، واکنش‌های غربی قابل توجه است. محافل امنیتی در ایالات متحده و اروپا، دخالت چین در پرونده فلسطین را به عنوان «تلاش توسعه‌طلبانه ژئوپلیتیکی» تفسیر می‌کنند. در این چارچوب، در حالی که تلاش‌های دیپلماتیک پکن، تصویر آن را به عنوان «رهبر جنوب جهان» تقویت می‌کند، همزمان به عنوان یک چالش بالقوه توسط ایالات متحده و اسرائیل تلقی می‌شود.

## دلایل اساسی اصل بی‌طرفی

تکامل دیپلماسی چین پس از ۷ اکتبر و محدودیت‌هایی که چین در منطقه با آن مواجه شده است، بیش‌تر در مورد اینکه چرا چین سیاست‌های خود را در چارچوب اصل بی‌طرفی تدوین می‌کند، ارائه می‌دهد. در این زمینه، دلیل اصلی پایبندی چین به اصل بی‌طرفی پایدار در دیپلماسی خاورمیانه‌اش، ناشی از پیوندهای ضعیف تاریخی، فرهنگی و مبتنی بر منافع آن با منطقه است. از دیدگاه چین، کل خاورمیانه، از جمله کریدور اسرائیل-

فلسطین، جغرافیایی نیست که با نزدیکی تاریخی یا هویت مشترک مشخص شود. برعکس، این منطقه با ترکیب قومی، مذهبی و فرهنگی بسیار پیچیده‌ای مشخص می‌شود.

بنابراین، اگر چین از اصل بی‌طرفی منحرف شود، به راحتی در معرض خطر کشیده شدن به درگیری‌های منطقه‌ای قرار می‌گیرد. در چنین سناریویی، این احتمال وجود دارد که چین به یک درگیری پرهزینه با بازده محدود کشیده شود.

بنابراین، هنگام ارزیابی سیاست خاورمیانه‌ای پکن پس از ۷ اکتبر در کنار تداوم اصل بی‌طرفی، می‌توان نتیجه گرفت که این رویکرد نه بر اساس جهت‌گیری تاکتیکی، بلکه بر اساس تداوم استراتژیک است. چین این بحران را نه به عنوان عرصه رقابت، بلکه به عنوان بستری دیپلماتیک برای تقویت مشروعیت بین‌المللی خود در نظر گرفته است. چین با قرار دادن مفاهیم عدالت، صلح و چندجانبه‌گرایی در مرکز گفت‌وگو سیاست خارجی خود، مسیری را انتخاب کرده است که نه تنها جایگاه آن در خاورمیانه، بلکه هویت هنجاری آن را در صحنه جهانی نیز تقویت می‌کند. با توجه به محدودیت‌های استراتژیک منطقه‌ای چین، این انتخاب هم به استراتژی جهانی آن و هم به حفظ نقش آن به عنوان یک بازیگر در پویایی ژئوپلیتیکی خاورمیانه کمک می‌کند.



## ۷ اکتبر و ایران: از یک بحران روایی تا یک تحول اجباری عقیدتی

چاغاتای بالچی

پژوهشگر مرکز IRAM

ستون مرکزی سیاست قدرت منطقه‌ای آن عمل کرده و از نظر ایدئولوژیکی و عملیاتی مبتنی بر دکترین «محور مقاومت» است، پس از ۷ اکتبر، وارد یک دوره بی‌سابقه از آزمایش شده است. برای اولین بار در تاریخ خود، پایداری این دکترین اعتقادی با چنین شدتی مورد سوال قرار می‌گیرد.

اسرائیل تا حد زیادی ایران را مسئول عملیات ۷ اکتبر دانسته است. اسرائیل ارزیابی کرده است که این عملیات با حمایت لجستیکی، مالی و نظامی طولانی مدت ایران پشتیبانی شده است و مطابق با این ارزیابی، یک استراتژی متقابل جامع، چندلایه و سیستماتیک تدوین کرده است.

عملیات نظامی که توسط حماس علیه اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ آغاز شد و از آن به عنوان «طوفان الاقصی» یاد می‌شود، و لشکرکشی‌های نظامی بعدی اسرائیل، به ویژه در غزه اما در سراسر منطقه گسترده‌تر، گسستی عمیق و بنیادی در معماری امنیتی خاورمیانه ایجاد کرده است. این تحول به عنوان یک رویداد دگرگون‌کننده ظهور کرده است که معادله منطقه‌ای را اساساً تغییر شکل داده و در تاریخ معاصر خاورمیانه به عنوان یک نقطه عطف حیاتی ثبت شده است. در میان بازیگرانی که عمیقاً تحت تأثیر پیامدهای سیاسی، نظامی و استراتژیک این تحول قرار گرفته اند جمهوری اسلامی ایران با جدی‌ترین الزامات انتخاب مواجه شده است. روایت استراتژیکی که ایران از زمان انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ ساخته و به طور سیستماتیک توسعه داده است، روایتی که به عنوان

استراتژی منطقه‌ای ایران که طی دهه‌ها ساخته شده است، اساساً حول هدف حذف اسرائیل شکل گرفته است. برای دستیابی به این هدف، تهران یک معماری چندلایه مبتنی بر حمایت از بازیگرانی مانند حزب‌الله در لبنان، نیروهای رژیم و شبه‌نظامیان تحت حمایت ایران در سوریه، نیروهای بسیج مردمی (حشد الشعبی) و تشکلهای مشابه در عراق، جنبش حوثی‌ها در یمن و سازمان‌هایی مانند حماس و جهاد اسلامی در فلسطین ایجاد کرد. این ساختار به عنوان یک معماری دفاعی طراحی شده بود که به ایران «عمق استراتژیک» می‌داد و آن را قادر می‌ساخت تا با تهدید اسرائیل در فاصله جغرافیایی از مرزهای خود مقابله کند.

عملیات ۷ اکتبر، بیش از هر چیز، ایران را با یک بحران روایتی عمیق، چندبعدی و بالقوه جبران‌ناپذیر مواجه کرد. سال‌ها، ایران حذف اسرائیل را در مرکز گفتمان استراتژیک و الگوی رسمی خود قرار داده بود و ادعا می‌کرد که بازیگران منطقه‌ای را برای دستیابی به این هدف سازماندهی می‌کند و از مفهوم «محور مقاومت» به عنوان ابزاری برای نمایش قدرت منطقه‌ای استفاده می‌کرد. بنابراین، پس از این عملیات، انتظار می‌رفت که ایران موضعی فعال‌تر، پیشگیرانه، مصمم‌تر و هماهنگ‌تر اتخاذ کند. از دیدگاه افکار عمومی بین‌المللی، نتیجه منطقی روایت منطقه‌ای ایران این بود که در لحظه‌ای که اسرائیل با یکی از مهم‌ترین نقض‌های امنیتی در تاریخ اخیر خود روبرو شد و نقاط ضعف شدیدی را در قابلیت‌های اطلاعاتی و نظامی خود آشکار کرد، ایران گام‌هایی برای تعمیق این آسیب‌پذیری بردارد، اسرائیل را به یک جنگ چند جبهه‌ای سوق دهد و اقدامات هماهنگی را انجام دهد که می‌تواند تهدیدی برای موجودیت جمهوری اسلامی باشد.

با این حال، موضع واقعی ایران به شدت با این انتظارات در تضاد بود و به نظر متناقض می‌آمد رهبری تهران

موضعی کاملاً دوپهلوی اتخاذ کرد - در نوسان بین پذیرش عملیات ۷ اکتبر، به تصویر کشیدن موفقیت آن به عنوان تجلی دیدگاه استراتژیک ایران، و در عین حال، فاصله گرفتن از حمله برای جلوگیری از ارتباط مستقیم با برنامه‌ریزی یا اجرای آن. در بیانیه‌های رسمی ایران، این عملیات به عنوان یک پیروزی بزرگ مورد ستایش قرار گرفت، ضربه‌ای که مقاومت فلسطین به اسرائیل وارد کرد، جشن گرفته شد و به عنوان نمایشی از قدرت «محور مقاومت» مورد تأکید قرار گرفت. با این حال، بارها و بارها و با تأکید بیان شد که ایران هیچ دخالت مستقیمی در برنامه‌ریزی، هماهنگی یا اجرای این عملیات نداشته است، و حماس مستقل عمل کرده و ایران هیچ اطلاع قبلی از این حمله نداشت. این مواضع دوگانه، متناقض و ناهماهنگ، بحران روایت قابل توجهی برای ایران ایجاد کرده، اعتبار استراتژیک آن را تضعیف کرده و استحکام ادعاهای آن برای هژمونی منطقه‌ای را زیر سوال برده است.

این وضعیت که در حوزه روانشناسی به عنوان «تعارض رویکرد-اجتناب» مفهوم‌سازی می‌شود، چارچوبی روشن‌گر و از نظر تحلیلی مفید برای درک موضع ایران در قبال وقایع ۷ اکتبر ارائه می‌دهد. این مکانیسم روانشناختی - که با تکانه‌های همزمان جذب و بی‌زاری نسبت به یک هدف مشخص می‌شود و منجر به تعارض عمیق داخلی در افراد و بازیگران نهادی می‌شود - دوگانگی استراتژیک ایران را به تصویر می‌کشد. از یک سو، ایران تمایل خود را برای ادعای مالکیت عملیات و «پیروزی استراتژیک» که نمایانگر آن است، نشان داده و در نتیجه ادعای خود را برای رهبری منطقه‌ای تقویت کرده است. از سوی دیگر، ایران اگرآشکاری از تحریک قابلیت‌های تلافی‌جویانه سهمگین اسرائیل، تحریک مداخله بالقوه ایالات متحده یا قرار دادن بقای رژیم در معرض خطر مستقیم نشان داده است. این

پویایی، محدودیت‌ها و آسیب‌پذیری‌های عملی‌گفتمان ایدئولوژیک دیرینه و لفاظی‌های انقلابی ایران را در مواجهه با محاسبات امنیتی ملموس و نگرانی‌های حفظ رژیم آشکار می‌کند.

علیرغم موضع دوگانه، متناقض و از نظر استراتژیک ناهماهنگ ایران، اسرائیل تا حد زیادی ایران را مسئول عملیات ۷ اکتبر دانسته است. اسرائیل ارزیابی کرده است که این عملیات با حمایت لجستیکی، مالی و نظامی طولانی مدت ایران پشتیبانی شده است و در راستای این ارزیابی، یک استراتژی متقابل جامع، چندلایه و سیستماتیک تدوین کرده است. در چارچوب این استراتژی، اسرائیل عملیاتی را با هدف قرار دادن بازیگران مسلح غیردولتی تحت حمایت ایران، به ویژه حزب الله، و همچنین سلسله مراتب فرماندهی، زیرساخت‌های نظامی و شبکه‌های لجستیکی این گروه‌ها انجام داد. در نهایت، اسرائیل به سمت آغاز حملات سیستماتیک مستقیم علیه خود ایران حرکت کرده و به تأسیسات نظامی و اهداف استراتژیک واقع در خاک ایران حمله کرده است.

روندی که در ۷ اکتبر آغاز شد و با مجموعه‌ای از تحولات آسیب‌زا تعمیق یافت، منجر به دگرگونی عمیقی در دکترین منطقه‌ای و روایت استراتژیک ایران شده است. رویکردهای «محور مقاومت» و «دفاع رو به جلو»، که دهه‌ها زیربنای استراتژی منطقه‌ای ایران بوده‌اند، به طور فزاینده‌ای با یک الگوی امنیتی متعارف‌تر و سستی‌تر جایگزین می‌شوند.

در لبنان، رهبران ارشد و اعضای ساختار فرماندهی حزب الله؛ در سوریه، فرماندهان نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مشاوران نظامی و چهره‌های کلیدی در شبکه‌های شبه‌نظامی تحت حمایت ایران؛ و در یمن، زیرساخت‌های نظامی و مراکز فرماندهی جنبش

حوثی‌ها به طور فزاینده‌ای به نقاط کانونی حملات سیستماتیک و هدفمند اسرائیل و آمریکا تبدیل شده‌اند. این عملیات‌ها ظرفیت‌های عملیاتی نیروهای نیابتی ایران در سراسر منطقه را به طور قابل توجهی کاهش داده، زنجیره‌های فرماندهی آنها را مختل کرده و انسجام سازمانی آنها را تضعیف کرده است. در این دوره، به ویژه، ایالات متحده ترورهای دقیقی را در عراق انجام داد که رهبران، هماهنگ‌کنندگان و کادرهای کلیدی شبه‌نظامیان تحت حمایت ایران را هدف قرار می‌داد، در حالی که اسرائیل عملیات پیچیده‌ای را علیه سلسله مراتب فرماندهی، شبکه‌های اطلاعاتی و زیرساخت‌های فناوری حزب‌الله انجام داد. این تحولات، روایت استراتژیک ایران را به طور فزاینده‌ای زیر سوال برده، غیرقابل اعتماد و دفاع از آن را دشوار کرده است. در پاسخ، بیانیه‌های رسمی ایران مبنی بر اینکه "گروه‌های شبه‌نظامی کاملاً مستقل از ما عمل می‌کنند؛ ما نمی‌توانیم حرکات عملیاتی یا تصمیمات استراتژیک آنها را تضمین کنیم؛ اقدامات آنها به ابتکار خودشان انجام می‌شود" باعث فرسایش عمیق و بالقوه جبران‌ناپذیر اعتبار و جایگاه ایران در نظر متحدانش و مخاطبان گسترده‌تر منطقه‌ای شده است.

ناتوانی در اثبات دهه‌ها ادعاهای قاطعانه، ناتوانی در محافظت و حمایت از شرکای خود، و موضع منفعلانه‌ای که اتخاذ کرده، همگی در معرض دید کامل جامعه بین‌المللی، افکار عمومی منطقه‌ای و از همه مهم‌تر، متحدان خود ایران، به اجرا درآمده و به اعتبار منطقه‌ای ایران آسیب قابل توجهی رسانده است. این تحولات، دکترین‌های «محور مقاومت» و «دفاع رو به جلو» که از دیرباز در ایران وجود داشته را در آستانه فروپاشی قرار داده و تردیدهای جدی در مورد پایداری معماری زیربنایی آنها ایجاد کرده است. این دکترین‌ها بر اساس فرضیه محافظت از ایران در برابر حملات اسرائیل در خارج از

آن برای اعمال قدرت منطقه‌ای به طور قابل توجهی محدود شد. در پی این شکست، ایران با سرعت و شدت بیشتری به فرآیند تغییر دکترین اجباری که پس از ۷ اکتبر آغاز شده بود، کشیده شد. ایران مجبور شد اذعان کند که استراتژی مبتنی بر نیروهای نیابتی‌اش دیگر کارآمد نیست.

درگیری شدید دوازده روزه در ژوئن ۲۰۲۵، لحظه تاریخی حساسی را رقم زد که در آن تحول دکترین ایران به وضوح آشکار شد و واقعیت استراتژیک جدید خود را نشان داد. ایران در مواجهه با حملات گسترده اسرائیل، با پاسخ دادن منحصر به فرد با نیروهای نظامی متعارف، ارتش منظم و ظرفیت‌های دولتی خود، تغییری اساسی در رویکرد استراتژیک خود ایجاد کرد. در این دوره حساس، گروه‌های درون «محور مقاومت»، تشکلهای شبه‌نظامی و بازیگران نیابتی منفعل ماندند و قادر به ارائه پشتیبانی عملیاتی نبودند. این تحول به وضوح نشان داد که ایران عملاً مجبور به کنار گذاشتن استراتژی رویارویی غیرمستقیم علیه اسرائیل از طریق نیروهای نیابتی شد و ناکارآمدی عملیاتی دکترین «محور مقاومت» را آشکار کرد و نشانگر بازگشت به یک الگوی امنیتی متعارف‌تر، دولت‌محورتر و سنتی‌تر بود. معماری دفاع نامتقارن که طی دهه‌ها ساخته، نظریه‌پردازی و مشروعیت یافته بود، فروپاشید و ایران را منزوی و مجبور به تکیه انحصاری بر توانایی‌های نظامی خود کرد. فروپاشی استراتژی که با هدف دستیابی به برتری نامتقارن از طریق نیروهای نیابتی بنا شده بود، ایران را از عمق استراتژیک محروم کرده و آن را در موقعیتی قرار داده است که با تهدیدات مستقیم روبرو است.

در نتیجه، روندی که در ۷ اکتبر آغاز شد و با مجموعه‌ای از تحولات تکان‌دهنده تعمیق یافت، منجر به دگرگونی عمیقی در دکترین منطقه‌ای و روایت استراتژیک ایران شده است. رویکردهای «محور مقاومت» و «دفاع رو به

مرزهای آن، تضمین عمق استراتژیک و مقابله با تهدید اسرائیل در فاصله جغرافیایی از طریق استفاده از بازیگران نیابتی ساخته شده بودند با این حال، عملیات هوایی گسترده اسرائیل علیه ایران در اکتبر ۲۰۲۴، نمایشی ملموس، غیرقابل انکار و غم‌انگیز از فروپاشی این معماری دکترین ارائه داد. این حملات، ناکارآمدی مفهوم عمق استراتژیک که مدت‌ها مورد دفاع و تئوریزه ایران قرار گرفته بود را آشکار کرد و نشان داد که چتر حفاظتی ارائه شده توسط نیروهای نیابتی از بین رفته است. توانایی اسرائیل در انجام حملات مستقیم موفقیت‌آمیز به خاک ایران، تأسیسات نظامی و دارایی‌های استراتژیک، در عمل، شکست دکترینی را نشان داد که مدت‌ها برای مشروعیت بخشیدن به استراتژی منطقه‌ای ایران استفاده می‌شد این نشان داد که ایران دیگر نمی‌تواند فراتر از مرزهای خود از خود دفاع کند.

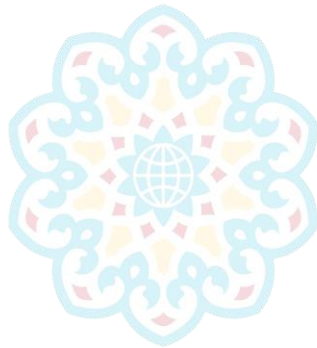
انقلابی که در ۸ دسامبر ۲۰۲۴ در سوریه رخ داد، به عنوان یک ضایعه استراتژیک برای ایران در تاریخ ثبت شده است ضایعه‌ای که از نظر چارچوب اعتقادی، استراتژی منطقه‌ای و ظرفیت اعمال قدرت آن جبران‌ناپذیر است. سوریه مدت‌هاست که یکی از حیاتی‌ترین، استراتژیک‌ترین و ضروری‌ترین اجزای جغرافیای «محور مقاومت» ایران بوده است. این کشور کریدور اصلی گسترش نفوذ ایران به مدیترانه و مسیر اصلی رساندن سلاح، مهمات، منابع مالی و حمایت نظامی به حزب‌الله لبنان را تشکیل می‌داد.

خروج سوریه از حوزه نفوذ ایران نه تنها یک شکست جغرافیایی، بلکه فروپاشی منطق بنیادینی است که زیربنای استراتژی منطقه‌ای ایران را تشکیل می‌دهد. با انقلاب سوریه، کریدور استراتژی که در امتداد محور "تهران-بغداد-دمشق-بیروت" ایجاد شده بود، مختل شد، ارتباط مستقیم ایران با حزب‌الله قطع شد و ظرفیت

جلو» که دهه‌ها زیربنای استراتژی منطقه‌ای ایران بوده‌اند، به طور فزاینده‌ای با یک الگوی امنیتی متعارف‌تر و سستی‌تر جایگزین می‌شوند.

پیامدهای این تحول برای پویایی سیاسی داخلی ایران و مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران نیز به همان اندازه قابل توجه است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. مخالفت با اسرائیل، که در هسته ایدئولوژی انقلابی و شعار مقاومت قرار دارد، یکی از منابع کلیدی مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران است و عنصر مهمی از پیوند آن با پایگاه اجتماعی را تشکیل می‌دهد. در این زمینه،

موضع منفعلانه‌ای که پس از ۷ اکتبر به نمایش گذاشته شد و به دنبال آن شکست‌های استراتژیک بعدی، انسجام و اعتبار ایدئولوژیک حکومت ایران را نه تنها در سیاست خارجی، بلکه در سیاست داخلی نیز زیر سوال برده است. شکست گفتمان انقلابی در دستیابی به نتایج ملموس، تنش‌های دیرینه بین جناح‌های محافظه‌کار و عمل‌گرا در درون حکومت ایران را دوباره شعله‌ور کرده و در نتیجه، مسئله پارامترهایی را که استراتژی منطقه‌ای آینده ایران بر اساس آنها بنا خواهد شد، پیچیده‌تر کرده است.



مرکز آینده پژوهی جهان اسلام



## تعادل شکننده لبنان

### چگونه سیاست و امنیت پس از ۷ اکتبر تحت تأثیر قرار گرفتند

چاغری کوشاک

خبرگزاری آنادولو

با حضور رئیس‌جمهور جوزف عون و نخست‌وزیر نواف سلام تشکیل شد، با تلاش برای متمرکز کردن مجدد انحصار تسلیحات تحت کنترل دولت، به دنبال تثبیت مجدد حاکمیت بیروت در سراسر کشور بوده است، تلاشی که در فضای ایجاد شده پس از آتش‌بس در ۲۷ نوامبر ۲۰۲۴، که همزمان با تضعیف نسبی حزب‌الله بود، شتاب بیشتری گرفت.

از زمان تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸، آوارگی فلسطینی‌ها، سازماندهی گروه‌های فلسطینی در منطقه، و حملات مداوم اسرائیل، امنیت و ثبات لبنان را به شدت تضعیف کرده است. حزب‌الله که در طول جنگ لبنان در سال ۲۰۰۶ در برابر اسرائیل مقاومت کرد، پس از آغاز «جنگ نسل‌کشی» اسرائیل علیه نوار غزه

پس از آغاز عملیات طوفان الاقصی در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، به رهبری شاخه نظامی حماس، گردان‌های عزالدین قسام، در کنار سایر گروه‌های مقاومت فلسطینی. لبنان را می‌توان به عنوان کشوری که بیشترین تأثیر را در مقیاس منطقه‌ای از این تحولات پذیرفت، برشمرد. درگیری‌هایی که بین اسرائیل و حزب‌الله در امتداد مرز در ۸ اکتبر، یک روز پس از عملیات، آغاز شد، با حملات نظامی و اطلاعاتی جامع اسرائیل علیه حزب‌الله که از سپتامبر ۲۰۲۴ آغاز شد، تشدید شد. تهاجم اسرائیل به جنوب لبنان در ۱ اکتبر ۲۰۲۴، منجر به تأثیر مخربی از جمله آوارگی اجباری صدها هزار نفر از شهروندان و شبه‌نظامیان و تخریب گسترده بسیاری از مناطق، به ویژه منطقه ضاحیه بیروت و دره بقاع در این کشور شد.<sup>۷</sup> در سیاست لبنان، «دولت بی‌طرف که در اوایل همان سال

<sup>۷</sup> «جنگ اسرائیل علیه لبنان بحران بی‌سابقه‌ای از آوارگی را به راه انداخته است.» الجزیره، ۱ نوامبر ۲۰۲۴.

پس از ۷ اکتبر، جبهه‌ای در شمال گشود و این جبهه را با پیشرفت درگیری به یک تهدید امنیتی حیاتی برای لبنان تبدیل کرد. اگرچه حمله ارتش اسرائیل به جنوب لبنان در ۱ اکتبر ۲۰۲۴، که ظاهراً برای مبارزه با حزب‌الله بود، با توافق آتش‌بس بین لبنان و اسرائیل در ۲۷ نوامبر متوقف شد، اما نیروهای اسرائیلی تا ۱۸ فوریه ۲۰۲۵ به طور قابل توجهی از سرزمین‌های اشغالی عقب‌نشینی نکردند. با این وجود، ارتش اسرائیل همچنان در پنج نقطه در جنوب لبنان حضور دارد، وضعیتی که همچنان موضوع بحث مهمی در سیاست لبنان است.<sup>۸</sup>

### اشغال اسرائیل در جنوب لبنان و پیامدهای آن

این ادعا که اشغال و حملات اسرائیل علیه لبنان با توافق آتش‌بس حاصل شده در ۲۷ نوامبر پایان یافت، نادرست خواهد بود، زیرا این حملات صرفاً به سمت عقب‌نشینی و کاهش نیروها تغییر جهت دادند. اسرائیل با استناد به فعالیت‌های نظامی حزب‌الله به عنوان توجیه، مناطقی در جنوب رودخانه لیتانی در لبنان را اشغال کرده و بدین ترتیب آشکارا قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل را که در این زمینه مکرراً به آن اشاره شده است، نقض کرده است.<sup>۹</sup> در حالی که نیروهای حافظ صلح یونیفیل (UNIFIL) مستقر در منطقه تا حد زیادی در جلوگیری از تهاجمات اسرائیل ناکارآمد بودند، اما در جریان تخلیه غیرنظامیان از مناطق درگیری و عقب‌نشینی اسرائیل نقش میانجی را ایفا کردند.

روند خروج از مناطق اشغالی طبق توافق آتش‌بس، انتظار می‌رفت ارتش اسرائیل تا ۲۶ ژانویه از سرزمین‌های

اشغالی عقب‌نشینی کند؛ با این حال، علیرغم تلاش‌های دیپلماتیک فشرده لبنان با ایالات متحده و فرانسه، اسرائیل به اشغال خود ادامه داد. با این وجود، روز بعد در یک اعلامیه رسمی اعلام شد که نیروهای اسرائیلی تا ۱۸ فوریه از مناطق اشغالی عقب‌نشینی خواهند کرد. حزب‌الله با مقاومت غیرنظامیان به اشغال اسرائیل پاسخ داد و تظاهراتی به رهبری حزب‌الله و جنبش امل، که عمدتاً از ساکنان محلی تشکیل شده بود، به ادامه حضور اسرائیل در جنوب لبنان اعتراض کردند. در حالی که به نظر می‌رسد ابتکارات دیپلماتیک لبنان و اقدامات ضد اسرائیلی در منطقه تا حد زیادی نتیجه داده است، اسرائیل تا ۱۸ فوریه همچنان پنج موقعیت نظامی مهم استراتژیک را در امتداد مرز اشغال کرده است. نکته قابل توجه این است که شهرهای مرزی در مناطقی که اسرائیل از آنها عقب‌نشینی کرد، دچار تخریب سیستماتیک شدند و آنها را غیرقابل سکونت کردند.<sup>۱۰</sup>

در حالی که لبنان هنوز در تلاش برای التیام زخم‌های جنگ داخلی ۱۹۷۵-۱۹۹۰ بود، ترور رفیق حریری، نخست‌وزیر سابق، در سال ۲۰۰۵ و درگیری بین حزب‌الله و اسرائیل در سال ۲۰۰۶، تعادل سیاسی این کشور را عمیقاً مختل کرد. در این دوره، حزب‌الله به طور پیوسته قدرت سیاسی و نظامی خود را افزایش داد، در حالی که دولت لبنان به موازات آن ضعیف شد. بحران مالی که در سال ۲۰۱۹ آغاز شد و به عنوان یکی از بدترین بحران‌های اقتصادی جهان توصیف می‌شود، و انفجار عظیم بندر بیروت در سال ۲۰۲۰، خسارات طولانی مدتی به ثبات اجتماعی و اقتصادی این کشور وارد کرد که اثرات آن تا به امروز ادامه دارد.<sup>۱۱</sup> عملیات

<sup>۱۰</sup> «اسرائیل شهرهایی را که در جنوب لبنان از آنها عقب‌نشینی کرده، غیرقابل سکونت کرده است.» خبرگزاری

آنا‌تولی، ۲۲ فوریه ۲۰۲۵

<sup>۱۱</sup> نمای کلی لبنان، بانک جهانی.

<sup>۸</sup> ارتش اسرائیل به جز «پنج نقطه» از جنوب لبنان عقب‌نشینی می‌کند. «خبرگزاری آنا‌تولی، ۱۸ فوریه ۲۰۲۵.

<sup>۹</sup> «لبنان: مشورت‌ها در مورد قطعنامه ۱۷۰۱»، گزارش شورای امنیت، ۱۴ مارس ۲۰۲۵.

«مقاومت» علیه اسرائیل بود. اگرچه حزب‌الله در جنگی که اسرائیل پس از ۷ اکتبر در منطقه آغاز کرد، درگیر شد، اما می‌توان استدلال کرد که قابلیت‌های این گروه به طور قابل توجهی فرسایش یافته و ناکافی بوده است.

## دو هدف اصلی رئیس‌جمهور عون و نخست وزیر سلام

در دوره پس از ۷ اکتبر، در حالی که دولت بیروت بر حل مسائل داخلی جاری کشور، به ویژه در سیاست و اقتصاد، متمرکز بود، دولت میشل عون، رئیس‌جمهور و نجیب میقاتی، نخست‌وزیر، که هر دو به مدت طولانی به عنوان سرپرست در سمت خود باقی مانده بودند، از طریق تلاش‌های دیپلماتیک فشرده در طول حملات و اشغال اسرائیل، موفق به دستیابی به توافق آتش‌بس ۲۷ نوامبر شدند. اگرچه این توافق رسماً بین لبنان و اسرائیل منعقد شد، اما اساساً حزب‌الله را ملزم به توقف حملات خود به اسرائیل در ازای عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی می‌کرد، بدین ترتیب مسئولیت را از طریق بازیگر دیگری به لبنان واگذار می‌کرد.

با این حال، اسرائیل به حملات خود در داخل لبنان به شیوه‌هایی که ماهیت آتش‌بس را نقض می‌کرد، ادامه داد و مفاد توافق‌نامه را به طور یکجانبه به نفع خود تفسیر کرد. در حالی که روند عقب‌نشینی اسرائیل همچنان ادامه داشت. نظام سیاسی فرقه‌ای لبنان، پس از تقریباً دو سال بن‌بست سیاسی، امکان انتصاب نهایی جوزف عون، رئیس‌جمهور مسیحی مارونی و نواف سلام، نخست‌وزیر مسلمان سنی را فراهم کرد.<sup>۱۴</sup> اگرچه هر

آغاز شده توسط گروه‌های مقاومت فلسطینی در ۷ اکتبر و رویدادهای پس از آن نیز منجر به تحولات جدی شده است که قادر به تغییر تعادل در سیاست داخلی لبنان است. حزب‌الله، به ویژه پس از سال ۲۰۰۶، قدرت قابل توجهی را نه تنها به عنوان یک نیروی شبه‌نظامی، بلکه به عنوان یک بازیگر سیاسی اصلی تثبیت کرد. دخالت حزب‌الله در جنگ داخلی سوریه، جایی که به عنوان بازوی شبه‌نظامی رژیم بشار اسد عمل می‌کرد، نشان‌دهنده فاصله گرفتن از مأموریت اصلی آن یعنی «مقاومت» علیه اسرائیل بود. اگرچه حزب‌الله در جنگی که اسرائیل پس از ۷ اکتبر در منطقه آغاز کرد، درگیر شد، اما می‌توان استدلال کرد که قابلیت‌های این گروه به طور قابل توجهی فرسایش یافته و ناکافی بوده است.<sup>۱۳</sup> تقریباً یک سال حملات هوایی فرامرزی پس از ۷ اکتبر، در سپتامبر ۲۰۲۴ با حملات هدفمند با دستگاه‌های پیچینگ علیه اعضای حزب‌الله به اوج خود رسید و آسیب‌پذیری‌های عمیق داخلی در درون این سازمان را آشکار کرد. مرگ حسن نصرالله، رهبر حزب‌الله، و هاشم صفی‌الدین، جانشین احتمالی او، در حملات هوایی گسترده به بیروت منطقه ضاحیه را باید نه صرفاً به عنوان ترور، بلکه به عنوان هشدار مهم برای رهبری ارشد این سازمان در نظر گرفت. علاوه بر این، حزب‌الله به دلیل عدم نشان دادن سطح مقاومتی که از آن در پاسخ به عملیات تهاجم اسرائیل پس از اکتبر انتظار می‌رفت، با انتقاد روبرو شده است.<sup>۱۳</sup>

دخالت حزب‌الله در جنگ داخلی سوریه، جایی که به عنوان بازوی شبه‌نظامی رژیم بشار اسد عمل می‌کرد، نشان‌دهنده فاصله گرفتن از مأموریت اصلی آن یعنی

<sup>۱۳</sup> «جنگ غزه، توانایی استراتژیک حزب‌الله را محک می‌زند.» چتم هاوس، ۲۸ فوریه ۲۰۲۴.  
<sup>۱۴</sup> «لبنان پس از دو سال بن‌بست سیاسی، دولت جدید تشکیل داد.» فرانس ۲۴، ۸ فوریه ۲۰۲۵

<sup>۱۲</sup> «برتری اطلاعاتی، تشدید تنش بین اسرائیل و حزب‌الله را در نقطه عطفی قرار می‌دهد.» استراتژی‌ها، ۲۵ سپتامبر ۲۰۲۴.

دو چهره در سیاست داخلی تازه‌کار بودند، عون، رئیس سابق ستاد نیروهای مسلح لبنان و سلام، رئیس سابق دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ)، تلاش کردند تا از طریق بی‌طرفی ظاهری و سوابق معتبر خود، به ویژه در زمانی که نفوذ حزب‌الله در حال تضعیف و حمایت بین‌المللی از لبنان در حال افزایش بود، امید عمومی را برانگیزند.

پس از فرآیند دشواری که منجر به انتخاب رئیس‌جمهور عون شد، نخست وزیر سلام، با چشم‌انداز تشکیل یک دولت غیرحزبی و تکنوکرات، کابینه‌ای را از طریق توصیه افراد غیروابسته به احزاب سیاسی تشکیل داد، رویکردی که ساختار سیاسی فرقه‌ای و فرقه‌ای لبنان ایجاد می‌کرد.<sup>۱۵</sup> با این حال، در فوریه ۲۰۲۵، دولت تازه تشکیل شده دو هدف بسیار بلندپروازانه و چالش‌برانگیز را اعلام کرد: پایان اشغال اسرائیل و ایجاد انحصار دولتی بر تسلیحات در لبنان<sup>۱۶</sup> با تصویب قطعنامه‌ای در ۷ آگوست توسط کابینه، نیروهای مسلح لبنان رسماً موظف شدند کنترل انحصاری بر تمام تسلیحات در سراسر کشور را اعمال کنند.

این نشان‌دهنده تقویت قابل توجه سیاست دولت با هدف پایان دادن به فعالیت‌های همه گروه‌های مسلح، از جمله حزب‌الله، بود با این وجود، نعیم قاسم، معاون دبیرکل حزب‌الله، در بیانیه‌ای که در سالگرد ترور نصرالله منتشر شد، قاطعانه تلاش‌های خلع سلاح را رد کرد و ادعا کرد که این تلاش‌ها «در راستای خواسته‌ها و

اهداف اسرائیل» انجام می‌شوند. پس از فروپاشی رژیم اسد در سوریه در ۸ دسامبر، حزب‌الله نیز خط تدارکاتی خود از ایران را از دست داد و این امر موقعیت استراتژیک آن را پیچیده‌تر کرد. به نظر می‌رسد این گروه تمایلی به تسلیم کامل سلاح‌های خود و در نتیجه از دست دادن نفوذ باقی‌مانده خود در لبنان ندارد. در عین حال، مشخص است که ارتش اسرائیل مقدمات حمله مجدد، از جمله ایجاد یک اردوگاه نظامی شبیه روستاهای لبنان در نزدیکی مرز شمالی را آغاز کرده است. همزمان با انجام و اجرای این مأموریت‌ها توسط دولت لبنان، نقش فعال و مداخله‌جویانه سفیر ایالات متحده در آنکارا، تام باراک، که توسط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، به عنوان نماینده ویژه سوریه و لبنان منصوب شد، تحول قابل توجهی بوده است و او مسئولیت‌هایی فراتر از نمایندگی دیپلماتیک سنتی بر عهده گرفته است. با توجه به نظام سیاسی عمیقاً فرقه‌ای لبنان که فرآیندهای تصمیم‌گیری را پیچیده می‌کند، و ... با توجه به بحران اقتصادی جاری، انتظار می‌رود دولت بیروت با چالش‌های بسیار دشواری روبرو شود، زیرا همزمان به دنبال پایان دادن به اشغال اسرائیل و خلع سلاح حزب‌الله است - دو هدفی که به نظر می‌رسد به طور فزاینده‌ای در چارچوب گسترده‌تر بحران امنیتی-وجودی لبنان در هم تنیده شده‌اند.

<sup>۱۶</sup> «دولت لبنان در تحریر العرادی و احتیکار همال السیله از شما حمایت می‌کند». العربیه، ۱۸ فوریه ۲۰۲۵.

<sup>۱۵</sup> «سلام، که مأمور تشکیل دولت در لبنان شده بود، اعلام کرد که «دولتی بدون حزب» تشکیل خواهد داد.» خبرگزاری آنتاوا، ۳۰ ژانویه ۲۰۲۵.



## پیامدهای حملات ۷ اکتبر برای سوریه

رجب تی تکه

دستیار پژوهشی مطالعات شام در ORSAM

شکل‌دهی به چشم‌انداز سیاسی و نظامی این کشور اتخاذ کرد. بنابراین، پیامدهای پی‌درپی که تا ۷ اکتبر آغاز شد، نه تنها سقوط رژیم سوریه را تسریع کرد، بلکه به عنوان عاملی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به ثبات و امنیت آینده این کشور تبدیل شد.

### مسیر فروپاشی رژیم اسد

از سال‌های اولیه جنگ داخلی سوریه که در سال ۲۰۱۱ آغاز شد، ایران و حزب‌الله از جمله مهم‌ترین حامیان خارجی رژیم اسد بوده‌اند. ایران از طریق اعزام مشاوران نظامی و بسیج گروه‌های شبه‌نظامی در میدان، نقش کلیدی در تضمین بقای رژیم ایفا کرد. حزب‌الله نیز به نوبه خود با ارائه جنگجویان باتجربه و ایجاد مسیرهای لجستیکی از طریق لبنان، نقش مکملی در تقویت ظرفیت

حملات انجام شده توسط حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، از مرزهای درگیری اسرائیل و فلسطین فراتر رفت و تعادل ژئوپلیتیکی گسترده‌تر خاورمیانه را عمیقاً مختل کرد. در پی این حملات، اسرائیل با آغاز اقدامات نظامی تهاجمی‌تر علیه نیروهای نیابتی ایران در منطقه، تحولی اساسی در استراتژی امنیتی خود ایجاد کرد. یکی از بارزترین جلوه‌های این تغییر استراتژیک در صحنه سوریه مشاهده شد. زنجیره وقایع ناشی از ۷ اکتبر، اثر دومینویی ایجاد کرد، ابتدا نفوذ ایران و حزب‌الله در سوریه را کاهش داد و متعاقباً رژیم بشار اسد را از حامیان سنتی خود محروم کرد و بدین ترتیب راه را برای فروپاشی رژیم هموار کرد. با پایان دوران بعث، سوریه وارد مرحله جدیدی در سطح ملی و بین‌المللی شد که طی آن اسرائیل رویکردی فزاینده و توسعه‌طلبانه با هدف

نظامی رژیم ایفا کرد. حمایت ارائه شده توسط این دو بازیگر، همراه با مداخله مستقیم روسیه در سال ۲۰۱۵، رژیم اسد را قادر ساخت تا جایگاه خود را بازباید و مسیر جنگ را به نفع خود تغییر دهد. با این حال، پس از ۷ اکتبر، اسرائیل نه تنها جنگ فراگیری را علیه حماس در غزه آغاز کرد، بلکه اقداماتی را برای مهار نفوذ ایران در سوریه و لبنان نیز انجام داد. در این زمینه، خاک سوریه به نقطه کانونی حملات هوایی سیستماتیک اسرائیل علیه ایران تبدیل شد. از اواخر سال ۲۰۲۳، ارتش اسرائیل عملیات هوایی فشرده‌ای را با هدف قرار دادن پایگاه‌های ایران، انبارهای سلاح و کاروان‌های نظامی در داخل سوریه انجام داد. به همین ترتیب، مسیرهای لجستیک زمینی و هوایی حزب‌الله که از سوریه به لبنان امتداد داشتند، به شدت آسیب دیدند تا انتقال سلاح و مهمات از ایران به حزب‌الله مختل شود. این تحولات به طور قابل توجهی نفوذ ایران در سوریه را تضعیف کرد و حزب‌الله را در مواجهه با حملات اسرائیل از نظر نظامی آسیب‌پذیرتر کرد.

حملات حماس در ۷ اکتبر، واکنش نظامی شدید اسرائیل به طور قابل توجهی حضور ایران و حزب‌الله در سوریه را تضعیف کرد و نفوذ این اتحاد را در میدان تضعیف و راه را برای فروپاشی نهایی رژیم اسد هموار کرد.

عملیات اسرائیل علیه حزب‌الله در لبنان، پیامدهای مخرب‌تری برای «محور مقاومت» داشت. ارتش اسرائیل از طریق اشغال جنوب لبنان و حملات هدفمند علیه رهبری ارشد نظامی و سیاسی حزب‌الله، ظرفیت عملیاتی این گروه را به میزان قابل توجهی کاهش داد. تأثیر این کارزار مستقیماً در سوریه احساس شد. حزب‌الله برای زنده ماندن از حملات مداوم اسرائیل، مجبور شد تمرکز و منابع خود را به طور کامل به لبنان منتقل کند و در نتیجه بخش‌هایی از نیروهای خود را از سوریه خارج کند. در نتیجه، ایران و حزب‌الله، که مدت‌ها مهم‌ترین

ستون‌های حمایتی رژیم اسد محسوب می‌شدند، در صحنه سوریه قدرت خود را به میزان قابل توجهی از دست دادند و به شدت تاب‌آوری نظامی رژیم را تضعیف کردند.

با ادامه مبارزه بین اسرائیل و «محور مقاومت» تحت حمایت ایران، بدون شک بازیگرانی که با دقت بیشتری پیامدهای آن را در سوریه تحلیل می‌کردند، گروه‌های مسلح مخالف رژیم اسد بودند. نیروهای مخالف سوری به رهبری هیئت تحریر الشام (HTS) در ادلب، با مشاهده ضعف فزاینده رژیم در مواجهه با حملات اسرائیل، آمادگی‌های نظامی خود را تسریع کردند و منتظر مناسب‌ترین لحظه برای آغاز حمله مجدد علیه رژیم ماندند. در این زمینه، تصادفی نبود که هیئت تحریر الشام بلافاصله پس از آتش‌بس بین اسرائیل و حزب‌الله، حمله‌ای را به شهر حلب که تحت کنترل رژیم است، آغاز کرد. در واقع، هیئت تحریر الشام قصد داشت قبل از اینکه حزب‌الله بتواند تجدید قوا کند و به سوریه بازگردد، علیه رژیم اقدام کند و به دنبال بهره‌برداری هرچه مؤثرتر از این فرصت استراتژیک بود. در نتیجه عملیات نظامی که در ۲۷ نوامبر ۲۰۲۳ آغاز شد، نیروهای مخالف تنها در عرض سه روز شهر حلب را تصرف کردند نیروهای مخالف با مشاهده اینکه رژیم و متحدانش قادر به مقاومت مؤثر نیستند، به پیشروی خود ادامه دادند و در ۸ دسامبر، کنترل دمشق را به دست گرفتند و به رژیم بعث در سوریه پایان دادند.

همانطور که مشاهده شد، می‌توان رابطه علت و معلولی بین حملات ۷ اکتبر و سرنگونی رژیم در سوریه برقرار کرد. با این حال، تفسیر فروپاشی رژیم اسد صرفاً از دریچه ۷ اکتبر، رویکردی تقلیل‌گرایانه خواهد بود. سایر عوامل داخلی و خارجی، رژیم اسد را از درون تهی کرده بودند. در نتیجه سال‌ها جنگ داخلی طولانی، ارتش

اسرائیل بروز نکرده است، اما ادامه حملات هوایی تل آویو به وضوح نشان می‌دهد که این اقدامات نامشروع و نقض آشکار قوانین بین‌المللی است. این وضعیت نشان می‌دهد که هدف اصلی اسرائیل نه پرداختن به نگرانی‌های امنیتی، بلکه بی‌ثبات کردن عمدی سوریه است.

با وجود خروج نیروهای وابسته به ایران و حزب‌الله از سوریه، ادامه حملات اسرائیل به این کشور نشان می‌دهد که دولت تل‌آویو صرفاً به دنبال محدود کردن نفوذ ایران نیست؛ بلکه یک استراتژی گسترده‌تر و بلندمدت‌تر را در سوریه دنبال می‌کند. اسرائیل خواهان یک سوریه باثبات نیست؛ در عوض، یک دولت ضعیف و تکه‌تکه شده و فاقد اقتدار متمرکز را با منافع استراتژیک خود همسوتر می‌داند. در این زمینه، اسرائیل به طور فعال تلاش کرده است تا مانع تلاش‌های دولت مرکزی برای برقراری مجدد کنترل در سراسر کشور شود. به عنوان مثال، ارتش اسرائیل هشدارهایی در مورد استقرار مجدد نیروهای دولتی در جنوب سوریه صادر کرد و این نیروها را از طریق حملات هوایی به شدت هدف قرار داده است. وضعیت فعلی به وضوح نشان می‌دهد که اسرائیل به دنبال صلح یا ثبات در سوریه نیست و تل‌آویو قصد دارد آینده این کشور را مطابق با دستور کار استراتژیک خود شکل دهد.

در مرکز سیاست اسرائیل در سوریه، جامعه دروزی در استان جنوبی سویدا قرار دارد. دروزی‌ها، به عنوان یکی از اقلیت‌های مذهبی سوریه، توسط اسرائیل به عنوان بهانه‌ای برای مشروعیت بخشیدن به مداخلات سیاسی و نظامی خود مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اسرائیل در این منطقه قصد دارد یک نهاد خودمختار بالفعل مشابه ساختار تحت کنترل YPG در شرق رودخانه فرات ایجاد کند. تل‌آویو در چارچوب دکترین امنیتی تازه تدوین شده پس از ۷ اکتبر خود، به دنبال ایجاد یک منطقه حائل

سوریه با تلفات شدید نیروی انسانی مواجه شد و با مسائل ساختاری عمیقی دست و پنجه نرم می‌کرد. تحریم‌های شدید بین‌المللی اعمال شده بر رژیم، ظرفیت اقتصادی و نظامی آن را به میزان قابل توجهی تضعیف کرده بود. علاوه بر این، روسیه، یکی از متحدان اصلی رژیم سعد حضور در سوریه به دلیل جنگ در اوکراین به طور قابل توجهی ارتش خود را کاهش داد که امر امنیت رژیم را بیش از پیش تضعیف کرد. بنابراین، آشفتگی منطقه‌ای که تا ۷ اکتبر آغاز شد، رژیم شکننده اسد را حتی آسیب‌پذیرتر کرد و به طور غیرمستقیم نیروهای مخالف را قادر ساخت تا سقوط نهایی آن را رقم بزنند.

### تلاش‌های اسرائیل برای بی‌ثبات کردن سوریه

پس از ۷ اکتبر، اسرائیل دکترین امنیتی خود را بازتعریف کرد و شروع به دنبال کردن اقدامات بسیار رادیکال‌تری علیه تهدیدات درک شده در محیط اطراف خود کرد. در دوره پس از اسد، اسرائیل قصد داشت از طریق سیاست‌های تهاجمی و توسعه‌طلبانه خود به یک بازیگر تأثیرگذار در شکل‌دهی به آینده سوریه تبدیل شود. بلافاصله پس از انقلاب، ارتش اسرائیل به طور غیرقانونی منطقه حائل غیرنظامی بین ارتفاعات اشغالی جولان و سوریه را اشغال کرد و نیروهای خود را تا تقریباً ۲۵ کیلومتری دمشق پیش برد. در همان زمان، نیروی هوایی اسرائیل از همان روزهای اول انقلاب عملیات هوایی فشرده‌ای را در سراسر کشور آغاز کرد. از ۸ دسامبر، بیش از هزار حمله هوایی و توپخانه‌ای به طور سیستماتیک زیرساخت‌های نظامی رژیم سابق و سیستم‌های دفاع هوایی را هدف قرار داده‌اند. تأسیسات راداری و انبارهای سلاح و مهمات، با وجود این حملات، ارتش سوریه به هیچ وجه علیه اسرائیل تلفاتی نکرده است. اگرچه هیچ تهدید مشخصی از سوریه علیه

دائمی در سوریه همسایه و ایجاد جبهه مشترک علیه دولت دمشق با همکاری دروزی‌ها بوده است. هدف اصلی این استراتژی، ایجاد یک کریدور زمینی مستقیم بین اسرائیل و سویدا، و در نتیجه به حداکثر رساندن نفوذ اسرائیل هم در سوریه و هم در سراسر منطقه. با این حال، این سیاست توسعه‌طلبانه مستقیماً وحدت و ثبات سیاسی سوریه را تضعیف می‌کند و پتانسیل شعله‌ور شدن درگیری‌های منطقه‌ای جدید را دارد. با این حال، این سیاست توسعه‌طلبانه مستقیماً وحدت و ثبات سیاسی سوریه را تضعیف می‌کند و پتانسیل شعله‌ور شدن درگیری‌های منطقه‌ای جدید را دارد.

می‌توان نتیجه گرفت حملات ۷ اکتبر، موازنه قدرت در خاورمیانه را عمیقاً برهم زد و مستقیماً مسیر آینده سوریه را شکل داد. در این دوره، استراتژی امنیتی به طور فزاینده تندروانه اسرائیل، حضور ایران و حزب‌الله در سوریه را تضعیف کرد و راه را برای فروپاشی رژیم

اسد هموار ساخت. با این حال، خلاء قدرت ایجاد شده توسط سقوط رژیم، زمینه مساعدی را برای سیاست‌های تهاجمی و توسعه‌طلبانه اسرائیل فراهم کرد، زیرا دولت تل‌آویو برای شکل‌دهی به آینده سوریه مطابق با منافع استراتژیک خود اقدام کرد. با این حال، اگرچه رویکرد اسرائیل برای جلوگیری از ثبات در سوریه ممکن است مزایای کوتاه‌مدتی داشته باشد، اما در نهایت در درازمدت ناپایدار است. یک سوریه ضعیف و تقسیم‌شده، هم تهدید ایجاد چالش‌های امنیتی جدید و هم تشدید درگیری‌های منطقه‌ای را به همراه دارد. بنابراین، اقدامات توسعه‌طلبانه و تهاجمی اسرائیل نه تنها باید توسط بازیگران منطقه‌ای، بلکه توسط جامعه بین‌المللی گسترده‌تر نیز مهار شود. در این راستا، در دوران جدیدی که پس از ۷ اکتبر شکل گرفته است، سازوکارهای فشار و نظارت بین‌المللی باید نقش تعیین‌کننده‌ای در محدود کردن سیاست‌های تهاجمی اسرائیل و حفظ وحدت سیاسی سوریه ایفا کنند.



مرکز آینده پژوهی جهان اسلام



## کشوری با توازن‌های شکننده: عراق در دومین سالگرد ۱۱ اکتبر

فیض الله تونا آیگون

کارشناس مطالعات عراق در ORSAM

تأثیر این تحول بر عراق را می‌توان در سه حوزه اصلی مشاهده کرد: توازن سیاسی، معماری امنیتی و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی. در حوزه سیاسی، اختلافات میان گروه‌های شیعه همسو با ایران به طور فزاینده‌ای مشهود شده است.

در حوزه امنیتی، درگیری‌ها بین شبه‌نظامیان و نهادهای دولتی تشدید شده است، در حالی که نفوذ بازیگران خارجی مانند ایالات متحده و ایران عمیق‌تر شده است. از نظر سیاست خارجی، استراتژی ایجاد توازن نخست وزیر محمد شیاع السودانی تحت فشار مداوم قرار گرفته است. ادعای بی‌طرفی عراق در مواجهه با تنش‌های منطقه‌ای و مداخلات قدرت‌های جهانی، بر پایه‌های شکننده‌تری استوار شده است. در نتیجه، پویایی‌هایی که پس از ۷ اکتبر پدیدار شد، عراق را نه تنها در داخل،

آغاز درگیری بین اسرائیل و فلسطین نه تنها تنش‌ها بین دو طرف را تشدید کرده، بلکه روندی را آغاز کرده است که توازن سیاسی و امنیتی را در سراسر خاورمیانه عمیقاً برهم می‌زند. تشدید رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای، فعالیت فزاینده بازیگران نیابتی و افزایش مداخلات بین‌المللی، همگی مستقیماً بر تعادل داخلی عراق تأثیر گذاشته‌اند. در واقع، عراق به دلیل موقعیت جغرافیایی و ادغام شبکه‌های شبه‌نظامی خود در زنجیره وسیع‌تر درگیری‌های منطقه‌ای، نتوانسته است از این بحران جدا بماند. محیط امنیتی جدیدی که پس از ۷ اکتبر پدیدار شد، مستقیماً بر سیاست داخلی شکننده و توازن اجتماعی عراق تأثیر گذاشته و این کشور را به عنوان بازیگر اصلی در درگیری‌های جاری منطقه قرار داده است.

بلکه در روابط خارجی خود نیز با چالش‌های فزاینده‌ای روبرو کرده است.

## دگرگونی توازن‌های سیاسی

یکی از قابل توجه‌ترین روندها در سیاست عراق پس از ۷ اکتبر، تعمیق چندپارگی در میان گروه‌های شیعه همسو با ایران است. این تفرقه تنها در سطح ایدئولوژیک آشکار نمی‌شود؛ بلکه در عملکرد ساختارهای نهادی نیز مشهود است. بسیاری از بازیگرانی که قبلاً در انتخابات گذشته تحت ائتلاف فتح متحد شده بودند، اکنون از طریق فهرست‌های انتخاباتی جداگانه در انتخابات ۱۱ نوامبر ۲۰۲۵ شرکت می‌کنند. این تحول، دشواری فزاینده ایجاد زمینه مشترک در سیاست شیعه را برجسته می‌کند و بر کاهش اثربخشی استراتژی ایران برای تجمیع این گروه‌ها «زیر یک چتر واحد» تأکید دارد.

ائتلاف فتح، به رهبری هادی العامری، رهبر سازمان بدر، در ابتدا به عنوان یک بستر مرکزی ظاهر شد که به دنبال انتقال وزن نهادی نیروهای بسیج مردمی (حشد الشعبی) به عرصه سیاسی بود. با این حال، این ساختار اکنون صرفاً جناح‌های سیاسی گروه‌های مختلف شبه‌نظامی را در کنار هم نگه می‌دارد. به عنوان مثال، قیس الخزعلی، رئیس عصاب اهل حق، رویکردی متفاوت‌تر و موضعی مستقلی اتخاذ کرده است و در تلاش است تا پایگاه خود را تثبیت کند. از سوی دیگر، چهره‌هایی بدون پیشینه شبه‌نظامی - مانند ائتلاف دولت قانون نوری المالکی و جنبش حکمت ملی عمار الحکیم - با فاصله گرفتن از بازیگران وابسته به شبه‌نظامیان، جایگاه سیاسی خود را تثبیت می‌کنند. این چندپارگی، رقابت فزاینده‌ای را در حوزه سیاسی شیعه بین گروه‌های ریشه‌دار در شبکه‌های شبه‌نظامی و افراد دارای پیشینه سیاسی نشان می‌دهد.

فراتر از چندپارگی میان شیعیان، ائتلاف بازسازی و توسعه نخست وزیر سودان، با وجود اینکه از بازیگرانی تشکیل شده است که از قبل در نظام سیاسی عراق ریشه دوانده اند، جایگزین سومی را ارائه می‌دهد. در درون این ائتلاف، طیف متنوعی از گرایش‌های سیاسی زیر یک چتر واحد همزیستی دارند - از جمله گروه‌های سکولار مانند ائتلاف الوطنیه ایاد علاوی، بازیگران تکنوکرات مانند ائتلاف راه حل، جنبش‌های پوپولیستی مانند تجمع نسل‌ها، نیروهای محافظه‌کار مانند ائتلاف خلاقیت کربلا و احزاب شبه‌نظامی مذهبی با ریشه‌های حشد شعبی مانند بلد سومر و ائتلاف قرارداد ملی. این تنوع، ائتلاف سودان را به عنوان یک بازیگر فراگیر قرار می‌دهد، در حالی که همزیستی چنین جریان‌های متفاوتی به طور همزمان تصور فراگیر بودن را تقویت می‌کند. به این ترتیب، ائتلاف بازسازی و توسعه، علی‌رغم این چندپارگی، هم به عنوان عاملی در ایجاد چندپارگی و هم به عنوان یک جایگزین ملموس ظاهر می‌شود.

این چندپارگی محدود به گروه‌های شیعه نیست؛ بلکه بر سایر بلوک‌های سیاسی هویت‌محور نیز تأثیر گذاشته است. ناتوانی بلوک شیعه در ایجاد وحدت، انگیزه بازیگران سنی را نیز برای تحکیم تضعیف کرده است. کاهش نفوذ تقدم پس از برکناری محمد الحلبوسی از ریاست پارلمان، محدود شدن اثر ناکارآمدی بلوک عزم و ساختار پراکنده ائتلاف حاکمیت، همگی این روند را تقویت می‌کنند. در نتیجه، در غیاب یک بلوک شیعه قوی و منسجم، بازیگران سنی احساس می‌کنند که کمتر مجبور به مهار رقابت‌های داخلی خود هستند و در عوض به تفرقه ادامه می‌دهند. به طور مشابه، رقابت بین حزب دموکرات کردستان (KDP) و اتحادیه میهنی کردستان (PUK) در سیاست کردی تشدید شده است. رویکردهای واگرای آنها در روابط با بغداد به طور فزاینده‌ای آشکار شده است. در مجموع، این چشم‌انداز

نشان می‌دهد که تفرقه در حوزه شیعه اثرات سیستماتیکی ایجاد کرده و همه گروه‌های هویت‌محور در عراق را به سمت تفرقه بیشتر سوق داده است.

سیستم محدود منطقه‌ای انتخاباتی که در انتخابات پارلمانی ۲۰۲۱ مورد استفاده قرار گرفت، نامزدها را تشویق کرد تا به جای ترویج ائتلاف‌های گسترده، در حوزه‌های انتخابیه خود رقابت کنند. اگرچه سیستم انتخاباتی که قرار است در انتخابات ۲۰۲۵ مورد استفاده قرار گیرد، فهرست‌های بزرگتر را بر فهرست‌های کوچکتر ترجیح می‌دهد، اما ماهیت پراکنده گروه‌های سیاسی همچنان قابل توجه است. این روند نشان می‌دهد که سیاست عراق به طور فزاینده‌ای توسط شبکه‌های منطقه‌ای منافع شکل می‌گیرد، در حالی که ادغام ایدئولوژیک یا فرقه‌ای به یک نگرانی ثانویه تبدیل شده است.

عرصه امنیتی عراق به مرحله‌ای تبدیل شده است که در آن رقابت‌های بین‌المللی در کنار تنش‌های بین گروه‌های شبه‌نظامی و نهادهای دولتی منعکس می‌شود. نفوذ بازیگرانی که قصد تضعیف سیاست متعادل‌سازی عراق را در دستگاه امنیتی آن دارند، نه تنها بر ثبات داخلی تأثیر می‌گذارد، بلکه مستقیماً بر انتخاب‌های سیاست خارجی نیز شکل می‌دهد.

## بُعد امنیتی و پویایی شبه‌نظامیان

فراتر از حوزه سیاسی، محیط امنیتی عراق نیز تحت تأثیر پویایی‌هایی قرار گرفته است که پس از ۷ اکتبر پدیدار شدند. قابل توجه‌ترین تحول در معماری امنیتی عراق از آن تاریخ، تلاش‌های فزاینده دولت برای تحت کنترل در آوردن شبه‌نظامیان بوده است، تلاش‌هایی که هنوز به موفقیت کامل نرسیده‌اند. اگرچه نیروهای بسیج مردمی که رسماً در سال ۲۰۱۶ در ساختار دولت ادغام و تحت

اختیار نخست‌وزیر قرار گرفتند، اسماً بخشی از دستگاه دولت هستند، اما در عمل به یک نهاد پراکنده با زنجیره‌های فرماندهی متعدد تبدیل شده‌اند. در حالی که برخی از گروه‌ها، مانند سازمان بدر، با هماهنگی نزدیک‌تری با دولت فعالیت می‌کنند، برخی دیگر - مانند عصائب اهل حق و حرکت النجباء - با استقلال بیشتری عمل می‌کنند. در نتیجه، شبه‌نظامیان همسو با ایران به طور فزاینده‌ای به جای پایبندی به زنجیره فرماندهی دولت، دستور کارهای سیاسی خود را در میدان اولویت داده‌اند.

سطوح مختلف همسویی بین شبه‌نظامیان و دولت منجر به اختلافات قابل توجهی بین شبه‌نظامیان و سایر نهادهای امنیتی شده است. نمونه بارزی از این چندپارگی در اوت ۲۰۲۵ رخ داد، زمانی که کتائب حزب‌الله در جریان حمله به دفتر کشاورزی در بغداد با نیروهای امنیتی درگیر شدند. به طور مشابه، تنش‌ها بین سرویس مبارزه با تروریسم و حرکت النجباء در سپتامبر ۲۰۲۵ این شکاف را بیشتر برجسته کرد. حادثه‌ای که در آن سرویس مبارزه با تروریسم آموزش دیده و تأمین مالی شده توسط ایالات متحده توسط حرکت النجباء در شمال بغداد مسدود شد، نمونه‌ای از گسست فزاینده بین شبه‌نظامیان و نهادهای امنیتی رسمی است. این تنش‌ها تأکید می‌کند که چگونه بوروکراسی امنیتی عراق به طور فزاینده‌ای به میدان نبرد برای درگیری‌های نیابتی تبدیل شده است.

یکی دیگر از عوامل بی‌ثبات‌کننده تعادل امنیتی عراق، نفوذ شبه‌نظامیان در عرصه اجتماعی و نقش آنها به عنوان واسطه بین مردم و نهادهای امنیتی است. در بسیاری از مناطق، گروه‌های وابسته به حشد شعبی نه تنها از طریق حضور نظامی خود، بلکه با ارائه خدمات اجتماعی، آموزش و فعالیت‌های مذهبی، به دنبال کسب حمایت مردمی هستند. این پویایی، شبه‌نظامیان را در

نظر جوامع محلی به عنوان جایگزین‌هایی برای دولت قرار می‌دهد.

از ۷ اکتبر، سیاست متعادل‌سازی سودانی در مواجهه با تحولات منطقه‌ای و مداخلات قدرت‌های جهانی، به طور فزاینده‌ای شکننده شده است. تنش‌های اسرائیل و ایران، تحریم‌های ایالات متحده علیه شبه‌نظامیان و روند عادی‌سازی روابط در سوریه، پیوسته سیاست خارجی عراق را به چالش کشیده است.

علاوه بر این، شبه‌نظامیانی که از طریق تلاش‌های ضد تروریسم به وجود خود مشروعیت می‌بخشند، با کسب حمایت مردمی، قصد دارند پایه و اساس مشروعی برای خود ایجاد کنند. بنابراین، چندپارگی در معماری امنیتی عراق صرفاً یک رقابت بین نهادی نیست؛ بلکه نشان‌دهنده فرسایش رابطه اعتماد بین دولت و جامعه نیز هست.

تسلط ایالات متحده بر سرویس مبارزه با تروریسم و تسلط ایران بر جناح‌های حشد شعبی، مبارزه امنیتی را در حوزه سیاست خارجی آشکار می‌کند و دائماً ادعای «بی‌طرفی» بغداد را آزمایش می‌کند. در نتیجه، پویایی‌های امنیتی نه تنها در شکنندگی نظم داخلی، بلکه در تعیین پایداری استراتژی متعادل‌سازی عراق در قبال درگیری‌های منطقه‌ای نیز به عامل اصلی تبدیل شده‌اند.

### تأثیر بر سیاست خارجی: آزمایش تعادل

از زمان تصدی سمت، نخست وزیر عراق، سودانی، تلاش کرده است تا سیاست خارجی خود را بر یک استراتژی «متعادل‌سازی» متمرکز کند. هسته اصلی این رویکرد، دور نگه داشتن عراق از دخالت در درگیری‌های منطقه‌ای در عین حفظ مانور دیپلماتیک است. با این حال، فضای منطقه‌ای که از ۷ اکتبر شکل گرفته است، این توازن را به طور فزاینده‌ای شکننده کرده است. به ویژه، حملات

اسرائیل به خاک ایران، واکنش‌های تندى را از سوی شبه‌نظامیان همسو با ایران در داخل عراق برانگیخته و دولت را تحت فشار قابل توجهی برای مهار این واکنش‌ها قرار داده است. در این زمینه، هدف سودانی برای ماندن در خارج از درگیری، مستقیماً توسط لفاظی‌ها و اقدامات شبه‌نظامیان در میدان به چالش کشیده شده است.

چالش‌های پیش روی عراق نه تنها از ایران ناشی شده، بلکه به دلیل افزایش مداخله ایالات متحده نیز تشدید شده است. در ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۵، وزارت امور خارجه ایالات متحده، حرکت النجباء، کتائب سید الشهداء، انصارالله اللوفیه و کتائب امام علی را به عنوان «سازمان‌های تروریستی خارجی» معرفی کرد که نشان‌دهنده موضع سختگیرانه‌تر واشنگتن در قبال حضور شبه‌نظامیان در عراق است. این اقدام، فشار بر دولت عراق را افزایش داده و در عین حال تلاش‌های نخست‌وزیر سودانی برای حفظ تعادل با ایران را پیچیده کرده است. اظهارات ایالات متحده که ایران را «حامی اصلی تروریسم دولتی در جهان» توصیف می‌کند و بر حمایت مداوم آن از این شبه‌نظامیان تأکید دارد، عراق را به عنوان کشوری که بین دو قدرت بزرگ، چه از نظر لفاظی و چه در پویایی نظامی-سیاسی میدانی، گرفتار شده است، قرار داده است.

یکی دیگر از عوامل پیچیده‌کننده سیاست خارجی عراق، مسئله سوریه بوده است. حمایت دیرینه گروه‌های شبه‌نظامی شیعه عراق از رژیم بعثی سوریه، لفاظی‌های رسمی دولت عراق را تحت الشعاع قرار داده است. با این وجود، پس از انقلاب، تلاش‌های عراق برای پیشبرد عادی‌سازی دیپلماتیک با دولت جدید دمشق، علیرغم اعتراضات شبه‌نظامیان، ادامه یافته است. این روند نشان می‌دهد که در سیاست خارجی بغداد، اولویت‌های دولت بر برنامه‌های شبه‌نظامیان اولویت داشته است.

در نتیجه، سیاست سوریه، توازن قدرت بین شبه‌نظامیان همسو با ایران و دولت و همچنین محدودیت‌های تلاش‌های عادی‌سازی منطقه‌ای عراق را آشکار کرده است.

از ۷ اکتبر، سیاست متعادل‌سازی سودانی در مواجهه با تحولات منطقه‌ای و مداخلات قدرت‌های جهانی به طور فزاینده‌ای شکننده شده است. تنش‌های اسرائیل و ایران، تحریم‌های ایالات متحده علیه شبه‌نظامیان و روند عادی‌سازی روابط در سوریه، سیاست خارجی عراق را به طور مداوم در معرض آزمایش قرار داده است. موفقیت سودانی در نهایت به این بستگی دارد که آیا او می‌تواند عدم دخالت عراق در این درگیری‌ها را حفظ کند یا خیر. با این حال، وضعیت فعلی نشان می‌دهد که سیاست خارجی عراق اکنون نه تنها توسط انتخاب‌های خودش، بلکه توسط اقدامات شبه‌نظامیان در میدان و مانورهای قدرت‌های بزرگ نیز شکل می‌گیرد.

در پایان، در دومین سالگرد ۷ اکتبر، وضعیت پیش روی عراق نشان می‌دهد که چگونه چندپارگی سیاسی داخلی کشور، آسیب‌پذیری‌های امنیتی و استراتژی

متعادل‌سازی که در سیاست خارجی دنبال می‌شود، به عناصری تبدیل شده‌اند که یکدیگر را تقویت می‌کنند. ماهیت چندپاره گروه‌های شیعه باعث آشفتگی بیشتر در سیاست‌های سنی و کرد شده و عراق را با نزدیک شدن به انتخابات به سمت چشم‌اندازی پیچیده‌تر سوق می‌دهد. در حوزه امنیتی، ظرفیت شبه‌نظامیان برای اقدام مستقل، مرزهای نهادی اقتدار دولت را تضعیف می‌کند و حوزه‌ای ایجاد می‌کند که رقابت ایالات متحده و ایران مستقیماً در آن منعکس می‌شود. اگرچه سیاست «متوازن‌سازی» نخست‌وزیر سودانی با هدف دور نگه داشتن عراق از درگیری‌های منطقه‌ای است، تنش‌های اسرائیل و ایران، تحریم‌های ایالات متحده و مسئله سوریه به تدریج این استراتژی را پیچیده‌تر کرده است. در نتیجه، عراق به عنوان کشوری که در محورهای سیاست داخلی، امنیت و سیاست خارجی در چارچوب نظم جدید خاورمیانه که پس از ۷ اکتبر شکل گرفته، مورد آزمایش قرار گرفته است، ظهور کرده است و نظم موجود که بر پایه توازن‌های شکننده بنا شده است، در آستانه روند انتخابات به طور فزاینده‌ای حساس شده است.





## ارزیابی و نتیجه‌گیری کلی

### اویتون اورهان

#### کارشناس مطالعات شام در ORSAM

برای اسراییل، ۷ اکتبر نشان دهنده آستانه‌ای است که در آن دکترین امنیتی که طی سال‌های متمادی ساخته شده بود، فرو ریخت و سیاست داخلی به نقطه شکست رسید. سیاست‌های راست افراطی دولت به رهبری بنیامین نتانیاهو، قطبی شدن عمیق اجتماعی در داخل کشور و انزوای جدی در صحنه بین‌المللی را به همراه داشته است. گفتمان «امنیت ملی» دولت برای تحت الشعاع قرار دادن پرونده‌های فساد و بحران‌های ائتلاف در سیاست داخلی مورد استفاده ابزاری قرار گرفته است، در حالی که جنگ ویرانگر انجام شده در غزه به ابزاری برای تحکیم مشروعیت داخلی دولت تبدیل شده است. با این حال، این استراتژی هزینه سنگینی را بر جایگاه اسراییل در نظام بین‌المللی تحمیل کرده و این کشور را به عمیق‌ترین دوره انزوای دیپلماتیک در تاریخ

درگیری اکتبر ۲۰۲۳، نه تنها آغاز جنگ بین دو طرف، بلکه نقطه عطفی بود که در آن معماری ژئوپلیتیکی گسترده‌تر خاورمیانه دستخوش تحول عمیقی شد. این درگیری که تقریباً دو سال به طول انجامید، واکنش زنجیره‌ای را برانگیخته است که توازن منطقه‌ای را مختل کرده و در جغرافیای وسیعی – از غزه تا لبنان، از سوریه تا عراق و حتی تا ایران و قطر – طنین‌انداز شده است. در این دوره، نه تنها دولت‌ها، بلکه سازمان‌های منطقه‌ای، افکار عمومی و نهادهای بین‌المللی نیز در معرض آزمایش قرار گرفته‌اند و بحران عمیق مشروعیت در نظم هنجاری را آشکار کرده‌اند.

### آغاز درگیری اسراییل و فلسطین

خود سوق می‌دهد. سیاست‌های تهاجمی اسرائیل، فرآیندهای عادی‌سازی قبلی در جهان عرب را به حالت پیامدهای منطقه‌ای تخریب متمرکز بر غزه، موازنه‌های اجتماعی و سیاسی را به ویژه در کشورهای عربی عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. در لبنان، عملیات‌های فرامرزی اسرائیل و حملات سیستماتیک به حزب‌الله، حفظ ثبات داخلی را دشوار کرده است. در عراق، افزایش فعالیت شبه‌نظامیان تحت حمایت ایران و عملیات‌های متقابل ایالات متحده، ساختار امنیتی شکننده این کشور را بیش از پیش تضعیف کرده است. یکی از چشمگیرترین تحولات در دوره پس از ۷ اکتبر در سوریه رخ داده است. با از دست دادن نفوذ ایران و حزب‌الله در میدان، رژیم اسد وارد فرآیند فروپاشی شده است. این امر منجر به دگرگونی اساسی نه تنها در سیاست داخلی سوریه، بلکه در موازنه قدرت منطقه‌ای گسترده‌تر شده است. پس از فروپاشی رژیم بعث، حملات هوایی شدید اسرائیل در سوریه، ثبات این کشور را شکننده‌تر کرده است. دولت جدید دمشق در بحبوحه مداخلات بازیگران منطقه‌ای، به جستجوی نامطمئن برای ایجاد تعادل روی آورده است و این آغاز مرحله جدیدی در خاورمیانه است که می‌توان آن را «دوران پس از بعث» توصیف کرد.

برای ایران، دوره پس از ۷ اکتبر نقطه عطفی است که در آن «دکترین محور مقاومت»، که پس از انقلاب ساخته شده بود، ناپایدار شد. در این مدت، تهران استراتژی «دفاع رو به جلو» را که سال‌ها از طریق نیروهای نیابتی دنبال می‌کرد، از دست داد و خود را با بحرانی جدی، چه از نظر روایی و چه از نظر عملیاتی، روبرو یافت. حملات اسرائیل به شبه‌نظامیان مرتبط با ایران در سوریه، لبنان، عراق و یمن، فروپاشی این محور را تسریع کرد، در حالی که عملیات مستقیم اسرائیل در خاک ایران در سال ۲۰۲۴، فروپاشی واقعی این دکترین امنیتی را نشان

تعلیق در آورده و موجی از واکنش‌های منفی را در افکار عمومی غرب برانگیخته است.

داد. پس از ۷ اکتبر، ایران مجبور شد رویکرد نامتقارن و مبتنی بر نیابتی خود را کنار بگذارد و به سمت یک استراتژی دفاعی متعارف‌تر تغییر جهت دهد. این دگرگونی، هم نفوذ منطقه‌ای ایران و هم مشروعیتی را که از ایدئولوژی انقلابی خود به دست می‌آورد، تضعیف کرده است.

در این دوره، مواضع قدرت‌های جهانی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به پویایی‌های منطقه‌ای ایفا کردند به مدت دو سال، ایالات متحده و اتحادیه اروپا از عملیات نظامی اسرائیل حمایت دیپلماتیک کردند، در حالی که با بحران‌های مشروعیت جدی در افکار عمومی داخلی خود مواجه بودند. «حمایت بی‌قید و شرط ایالات متحده از اسرائیل» عمیقاً ادعاهای هنجاری جهان غرب را تضعیف کرد؛ اصولی مانند حقوق بین‌الملل، حقوق بشر و حفاظت از غیرنظامیان تحت الشعاع منافع سیاسی قرار گرفت. در این زمینه، روسیه از مسئله غزه به عنوان ابزاری لفاظی برای افشای استانداردهای دوگانه غرب استفاده کرد و در پاسخ به فشار هنجاری که در طول جنگ اوکراین با آن مواجه بود، به دنبال ارتقای تصویربرداری خود به عنوان یک «قدرت انسانی و عادل» بود. از سوی دیگر، چین از منظر «صلح مبتنی بر توسعه» به مسئله فلسطین نزدیک شد و بدین ترتیب دامنه دیپلماتیک خود را گسترش داد. در نتیجه، دوره پس از ۷ اکتبر به مرحله‌ای تبدیل شد که در آن تز چندقطبی بودن جهانی مشروعیت گفتمانی پیدا کرد. با این حال، این دوره همچنین دوره‌ای بود که در آن مشخص شد، در خاورمیانه به عنوان یک سیستم زیرمنطقه‌ای، جایی که روش‌های نظامی و نگرانی‌های امنیتی اولویت داشتند

و نفوذ روسیه و چین کاهش یافت، ایالات متحده همچنان تأثیرگذارترین قدرت جهانی در منطقه باقی ماند.

## ارزیابی و نتیجه‌گیری کلی

این تناقضات درون نظام بین‌الملل، سیاسی شدن قانون و ناکارآمدی فزاینده نهادها را نیز آشکار کرده است. ناتوانی در اجرای تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) و دیوان بین‌المللی کیفری (ICC)، ناکارآمدی بالفعل نظم هنجاری موجود را آشکار کرده است. عدم واکنش جامعه بین‌المللی به تلفات غیرنظامیان و فاجعه انسانی در غزه، پایه‌های نظم لیبرالی که پس از سال ۱۹۴۵ تأسیس شد را لرزانده است. در نتیجه، گفتمان «حقوق بین‌الملل» به طور فزاینده‌ای به عنوان بازتابی از عدم تقارن قدرت جهانی تلقی شده است. این امر نه تنها پرسش‌های جدیدی را در مورد مسئله فلسطین ایجاد کرده است، بلکه موج گسترده‌تری از بررسی دقیق در مورد کل نظام بین‌الملل را نیز برانگیخته است.

از ۷ اکتبر که منطقه وارد دومین سال خود شده است، سه ویژگی کلیدی نظم جدید در حال ظهور در خاورمیانه برجسته شده است. اول، کاهش اهمیت بازیگران غیردولتی در سطح منطقه‌ای و بازگشت درک دولت‌محور از امنیت است. همانطور که در مورد ایران مشاهده شد، عملکرد استراتژیک نیروهای نیابتی تضعیف شده است و بازیگران منطقه‌ای به سمت رویکردی امنیتی تغییر جهت داده‌اند که ظرفیت‌های ملی و نیروهای نظامی خود را مجدداً متمرکز می‌کند. دوم، فرآیندهای عادی‌سازی منطقه‌ای به دلیل نگرانی‌های امنیتی ناشی از جنگ به حالت تعلیق درآمده است. سوم، ظهور یک آگاهی سیاسی جدید در سطح اجتماعی است. تظاهرات گسترده طرفدار فلسطین در حوزه‌های عمومی غرب، موج مداوم همبستگی در سراسر جهان عرب علیه مواضع رسمی

دولت‌ها، و نفوذ فزاینده شبکه‌های رسانه‌ای منطقه‌ای، همگی نشان‌دهنده افزایش ظرفیت افکار عمومی برای شکل‌دهی به سیاست‌های دولت-ملت بوده‌اند.

در نتیجه، دوره دو ساله پس از ۷ اکتبر، خاورمیانه را نه تنها با درگیری‌های جدید، بلکه با واقعیت‌های جدیدی نیز روبرو کرده است. منطقه اکنون نه زیر سایه جنگ‌های نیابتی، بلکه در امتداد محورهای امنیتی که مستقیماً توسط دولت‌ها تعریف می‌شوند، شکل گرفته است. با این حال، هنوز مشخص نیست که آیا این دوره جدید به صلح پایدار یا چرخه‌ای از بی‌ثباتی پایدار تبدیل خواهد شد. دومین سالگرد ۷ اکتبر به وضوح نشان می‌دهد که خاورمیانه در یک نقطه عطف تاریخی قرار دارد - نقطه‌ای که به طور قاطع آینده نظم منطقه‌ای و نظام جهانی را شکل خواهد داد.

